

سکولاریته دینی*

حسین‌الله پیمان



تجربه سکولاریزاسیون به سبک غربی، درسهایی فراهم آورده است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. در جامعه کنونی ایران، از یک سو تقاضا برای ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر «سکولاریسم» تجربه شده در غرب رو به افزایش است و از سوی دیگر مقاومت‌هایی در برابر استقلال و جدایی حکومت، سیاست و جامعه از شریعت و نهادهای دینی، در حال شکل‌گیری است. همزمان، تمایلاتی برای دو قطبی کردن مباحثات و صفت‌بندی‌ها در دو جبهه موافقان و مخالفان سکولاریته مشاهده می‌شود. موافقان و مخالفان در القاء این مغناطه مردم سهیم‌اند که گویا چاره‌ای جز انتخاب بین دو نوع جامعه، یکی سکولار از روی سرمشق غربی و دیگری جامعه‌ای دینی مشابه آنچه هم اکنون در ایران در حال ساخته شدن است، ندارند. جامعه نوع اول مبتنی بر عقل مدرن ابزاری و نزدیک‌بین است و در آن تنها ارزشهای مادی مثل سود، قدرت و سلطه، اصالت دارند و ارزشهای اخلاقی و معنوی به بهانه «غیرواقعی» و یا «شخصی و درونی» بودن، ملاک و معیار تحقیق، تشخیص و داوری و مبنای تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری و تدوین قوانین قرار نمی‌گیرند. این نوع جامعه‌ها، به رغم دستاوردهای مثبتی که در عرصه علم و تکنولوژی و حقوق دموکراتیک داشته‌اند، به دلیل حاکمیت منطبق ستیز و دشمنی، رقابت آشتی‌ناپذیر و خصمانه در بازار سیاست و اقتصاد، از بروز خشونت و استثمار سیستماتیک و جنگ و تجاوز و تبعیض و سلطه طبقاتی گریزی نیافته‌اند. این عوارض معلول سلطه عقل ابزاری و نظام سرمایه‌داری و رقابت خصمانه و جدالی‌سازی حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، از ارزشهای اخلاقی و معنوی است.

جامعه نوع دوم بر پایه سنت دینی موروثی و حاکمیت احکام فقهی حوزوی و زیر رهبری و مدیریت نهادهای دینی اداره می‌شود و در آن عقل مصلحت‌گرا داور نهایی محسوب می‌شود. حقوق فردی و اجتماعی، محدود به مصالح قدرت است و در صورت تعارض با

آن‌ها، حقوق فردی در پای مصالح حاکمیت ذبح می‌گردد و آزادی و تمایلات و خواسته‌های مردم تنها به شرط سازگاری با احکام و موازین شرع و مصالح حکومت، اجازه مطرح شدن دارند.

اما این قطب‌بندی همانند تقابل سنت و مدرنیته، کاذب است. مردم هرگز ناگزیر از انتخاب یکی از دو گزینه نامبرده نیستند. گزینه سومی هم وجود دارد و آن، جامعه سکولاری است که در آن نیروی عقل خودآگاه و خلاق با حزم و دوراندیشی و جامع‌نگری عمل می‌کند و در ضمن ارزشهای اخلاقی و معنوی را نیز پوشش می‌دهد. در این جامعه، جدایی دوگانگی میان ماده و معنا، ارزش و واقعیت، از بین می‌رود. ارزشها و امور معنوی نیز «واقعی» تلقی شده، از زیر سرکوب و عینیت ناشی از حضور و مرکزیت عقل ابزاری خارج می‌شوند. قابلیت آزمون عقلانی و تجربی پیدا می‌کنند و می‌توانند مبنای داور و سیاست‌گذاری قرار گیرند. به اتکاء این ارزشهاست که روابط و مناسبات مبتنی بر سلطه، زور، فریب و از خودبیبگانگی نقادی می‌شوند و رهائی انسان از انواع قیود مادی و غیرمادی، آشکار و پنهان، قانونی و غیررسمی، در دستور کار جامعه و نهادهای مدنی و دموکراتیک قرار می‌گیرند. در این رویکرد، تضاد و تقابل میان علایق مادی و دنیوی و اخروی از بین می‌رود. زیرا هیچیک فی‌نفسه مذبوم‌پلید و شیطانی نیستند. انسانها آزادند که محرکها و علایق مادی و معنوی، جسمی و روحی و فکری خود بر اساس درکی که از خویشتن و لوازم شکفتگی وجودی و نشاط و ماندگاری خود دارند، را اولویت‌بندی کرده، به هر یک پاسخی مناسب دهند.

روابط و مناسبات میان افراد بر پایه همکاری در تأمین نیازمندیهای عمومی و حراست از حقوق فردی و اجتماعی با برخورداری از سلامت زیستگاه طبیعی و اجتماعی و براساس رقابت دوستانه در انجام فعالیت‌های خلاق و ابتکارات علمی، هنری و زیباشناختی و خدمات نودوستانه استوار خواهد شد.

بروز شکاف روزافزون، میان وجه آرمانی مدرنیته و دستاوردهای واقعی و روزمره آن ضربه سختی بر اعتبار ایدئولوژی سکولاریسم وارد آورده است. «مدرنیسم» و «سکولاریسم» با سرکوب ارزشهای دینی و راندن آنها به حاشیه زندگی و با میدان دادن به خشونت، تجاوز و سودجویی سرمایه‌داری با شتاب از هدفها و آرمانهای «مدرنیته» فاصله گرفته‌اند. در واکنش به این تناقض و در درون شکاف موتور جنبشهای اعتراضی و انتقادی متعددی پدید آمده‌اند، که بعضی از درون و برخی با عبور از مبنای آن، پروژه مدرنیته و یا صرفاً دستاوردهای آنرا مورد نقد قرار داده‌اند. از آن میان جنبشهایی نیز با تکیه بر ارزشها و اخلاقیات دینی یا عرفان و معنویت، تکمیل و رفع تناقض از پروژه مدرنیته و پر کردن حلقه اخلاقی و معنوی آن را بر عهده گرفته‌اند. نو

اندیشان دینی، ضمن ادامه روند بازسازی و بازخوانی دین و توسعه و تکامل عقل مدرن سعی در یافتن پاسخ به نیازها و تضادهایی دارند که سرمایه‌داری مدرن از حل آنها ناتوان مانده است. اکنون در غرب شاهد ظهور سکولاریته‌ای هستیم که نه با حذف دین و معنویت از جامعه بلکه با این جهانی کردن اصول و ارزشهای دینی شناخته می‌شود. در ایران ذر پرتو روشنگریهای نواندیشان و اجرای پروژه بازخوانی دین، تضاد و دوگانگی میان وحی و عقل، پای‌بندی به دین و حفظ آزادی و استقلال وجدان و خودمختاری انسان و در یک کلام میان «امر دینی» و «امور بشری و زمینی» رنگ می‌بازد و آمیختگی جداناپذیر ارزشها یا واقعیتها، عقل با وحی، خدا و معنویت یا جهان و حیات زمینی و مادی، بیش از پیش اثبات می‌گردد و ظهور تمدنی بر اساس عقلانیت رهائی‌بخش و معطوف به ارزش و اخلاق و معناداری جهان، صلح و دوستی و آزادی و حقوق طبیعت و انسان را درآیند و پیش‌رو نوید می‌دهد. این در حالی است که «عقل مدرن ابزاری» و «سکولاریسم» با ندیده گرفتن واقعیت ارزشهای معنوی - اخلاقی دینی و تهی کردن حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی از آنها، سلطه جبرتی، خشونت و بی‌تکلیف استثمار بر خردابزار و بی‌توانگی با طبیعت و انسانها از آنها تمدن جدید عجیب‌گرفته است و بر عمل قربانی کردن حقوق ارزشهای انسانی و در صدر آنها حقیقت، آزادی و عدالت و برابری در پای بت‌های قدرت و سیاست و ثروت و منفعت، لباس عقلانیت (البته ابزاری و مصلحت‌اندیش) پوشانده است. در مقابل «سنت‌گرایی» نیز با رویکرد سیاسی در اشکال مختلف «بنیادگرایی» با مستمسک

قرار دادن یک نظام فقهی جبرمی و مغایر با ارزشها و اصول دین و با تکیه بر اخلاقیات و معنویات شکل‌گرایانه و تهی از معنا و محتوا، حقوق انسانی افراد و جامعه و دیگر دستاوردهای علمی و فرهنگی تمدن نوین را انکار و برای تحمیل عقاید و اراده خود، عیناً به همان ابزار سلطه و خشونت و سرکوب متوسل می‌شوند.

طرح موضوعاتی از این نوع، با توجه به افقهایی که در برابر آینده تمدن و فرهنگ ایران گشوده است و ماهیت تحولات جاری در عرصه فکری و عقلانیت و شکل‌گیری مجدد هستی فردی و اجتماعی مردم ایران، حائز اهمیت بسیار است. این قبیل مباحثات ابتدا باید در فضاهای علمی و دانشگاهی در شرایط امن و دور از ارباب و جنجالهای سیاسی و شتاب‌زدگی و هیجانات ناشی از عصبیتهای فرقه‌ای و ایدئولوژیک انجام گیرند و از آنجا به عرصه عمومی و درون گفت‌وگوهای جاری در زیست جهان جریان پیدا کنند. در ضمن لازم است با دقت و وسواس بسیار از افتادن در دام جدلهای کلامی و مباحث انتزاعی و بیگانه با واقعیتها، مسائل و بحرانهای حاد جامعه پرهیز کرد و اجازه نداد که

جمعی بر این باورند که چون پیشرفت‌های شگرف جوامع غربی در عرصه اقتصاد، سیاست، علم و تکنولوژی همه بعد از عرفی شدن شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنها حاصل شده‌اند، اگر ما نیز خواهان توسعه و ترقی علمی و اجتماعی و سیاسی - فرهنگی هستیم، باید شئون مختلف جامعه را از حکومت و سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و آموزش اجتماعیات، از وابستگی و آمیختگی به دین و مذهب به طور کامل آزاد سازیم

پیشرفت‌های شگرف جوامع غربی در عرصه اقتصاد، سیاست، علم و تکنولوژی همه بعد از عرفی شدن شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنها حاصل شده‌اند، اگر ما نیز خواهان توسعه و ترقی علمی و اجتماعی و سیاسی - فرهنگی هستیم، باید شئون مختلف جامعه را از حکومت و سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و آموزش اجتماعیات، از وابستگی و آمیختگی به دین و مذهب به طور کامل آزاد سازیم

پیشرفت‌های شگرف جوامع غربی در عرصه اقتصاد، سیاست، علم و تکنولوژی همه بعد از عرفی شدن شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنها حاصل شده‌اند، اگر ما نیز خواهان توسعه و ترقی علمی و اجتماعی و سیاسی - فرهنگی هستیم، باید شئون مختلف جامعه را از حکومت و سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و آموزش اجتماعیات، از وابستگی و آمیختگی به دین و مذهب به طور کامل آزاد سازیم

اشتغال و سرگرمی به جدالهای تصنعی گمراهکننده، اذهان عمومی را از توجه به مسائل حقیقی و اساسی و مرتبط با هستی اجتماعی مردم منحرف نماید. در یکی دو قرن گذشته، عرصه تفکر و اندیشه‌ورزی به واسطه ناسنی، از آسیب شتاب‌زدگی و سیاست‌زدگی مصون نبوده است. به همین خاطر به ندرت فرصتی برای تولید اندیشه و تفکر صحیح در مسائل جامعه فراهم آمده است. درست است که نیروهای مداخله‌گر داخلی و خارجی پیوسته فضای فعالیتهای فکری و فرهنگی را ناامن نگاهداشته و رشته‌های تفکر را پیش از آنکه بافته شوند و استحکام یابند، پنبه کرده‌اند و با ایجاد گسستهایی بی‌درهیی مانع از استعمار و تکامل اندیشه‌ورزی شده‌اند، اما روشنفکران و اهل فکر و فرهنگ خود نیز با واکنشهای شتابزده و دامن زدن به نزاعهای خشونت‌آمیز و خصیصه‌های ایدئولوژیک، فرصت تفکر را از خویشتن دریغ داشته‌اند. در نتیجه اکثر پیش از بررسی و فهم «جای - گاه» خویش و موقعیتی که درون آن قرار می‌گرفتند، شتاب‌زده دست به عمل می‌زدند. هنوز هم وقتی با یک موقعیت بحرانی روبرو می‌شویم یا مسأله‌ای حاد در برابرمان طرح می‌شود، به دو دلیل قادر به یک مواجهه عقلانی و سنجیده با آنها نیستیم: اول: طولانی شدن دوران رکود و وقفه در تولید اندیشه که به واسطه آن، مفاهیم و پیش‌فرضهای لازم برای تحقیق در پیشینه تاریخی و سرمایه‌های موجود اجتماعی و تاریخی در حافظه جمعی شکل نگرفت و در نتیجه به فهمی تاریخی از «مسأله» و «بحران» دست نیافته‌ایم؛ فترتی که در تولید اندیشه پدید آمد، ما را از درون تاریخ و واقعیتهای آن به بیرون راند، به طوری که همواره آثار و عوارض حوادث و تحولات را «احساس» کرده‌ایم ولی از ماهیت، علل و عوامل بوجود آمدن آنها عاجز هستیم. به همین خاطر، پیوسته فرآیند انحطاط و زوال فرهنگ و تمدن خویش که از چند قرن پیش آغاز و با شتاب ادامه داشت، نشدیم. تا روزی که تکانهای سخت ناشی از رویارویی با مظاهر تمدن و فرهنگ جدید غرب خواب غفلت از سرمان براند و در مقایسه‌ای که میان تواناییهای خودی و بیگانگان «جدید» انجام گرفت، ناگهان به عمق ضعف خود پی بردیم. طعم تلخ شکستها کاممان را زهرآگین نمود و اندوه و حسرتمان به واسطه عدم قدرت جلوگیری از سرمایه و میراثی که به غارت می‌رفت، عمیقتر گشت. دیدیم که مبین ما جولانگاه استعمارگران خارجی و خودکامان داخلی شده است و مردم در آتش فقر و بی‌عدالتی و استبداد و خودکامی می‌سوزند. باید کاری می‌کردیم. اما چگونه؟ دوم - در رفتار شتابزده غیرعقلانی آن شرایط پاسخ مردم ما از جمله روشنفکران به بحرانها نمی‌توانست سنجیده، عقلانی و مبنی بر حزم و دوراندیشی باشد. زیرا رکود فکری چند قرنی اجازه نداده بود تا

عقلانیی مناسب برای فهم واقعیتهای تاریخی و اجتماعی پدید آید. در نتیجه واکنشها اغلب غریزی و شتاب‌زده یا «شرطی شده» و با هیجان و احساسات و اقدامات تند همراه بودند. معدود نخبگانی که آگاهی بیشتری از پدیده غرب و وضعیت دوران نوین کسب کرده بودند، آنرا با وضعیت جامعه خود مقایسه نمودند و به برخی تفاوتهای ظاهری پی بردند. اما آنها نیز شتاب‌زده و پیش از آن که به خود فرصت تفکر و فهم مبانی و مبادی تمدن و فرهنگ غرب و ساز و کار آن را بدهند و توان و ظرفیت جامعه ایران را برای انجام تغییرات بسنجند، اقداماتی را آغاز کردند. هر چند با نتایجی کم و بیش مثبت همراه بود، اما نتوانستند مشکلات اساسی جامعه را چاره‌جویی کند و راه توسعه و نوسازی کشور و تحقق آزادی و دموکراسی و عدالت را هموار سازند. زیرا چنانکه اشاره شد دریافت‌های آنان از وضعیت خود، سنت و تمدن و فرهنگ جدید (مدرنیته) سطحی و شتاب‌زده و همراه با اقداماتی اغلب تند و افراطی و ناسنجیده بود. در نتیجه آن اقدامات بیشتر از آنکه به سود جنبش آزادی و دموکراسی تمام شود؛ فضا را ناامن و فرصت تفکر را از نخبگان سلب نمود و همان اندک دستاوردها را پیش از آنکه در معرض آزمون و خطا قرار گیرند، اصلاح و یا تکامل یابند و تثبیت شوند، یکسره بر باد داد. فقدان سنت نقد و جمع‌بندی، موجب تکرار همان تجربیات و خطاها می‌شوند. بطوری که جنبش اخیر که برای اصلاحات و توسعه سیاسی خیز برداشته بود نیز بنا به همان دلایل و عوامل با ناکامی روبرو گشت. چرا که اولاً، پیش از دست زدن به عمل و انتخاب خط‌مشی مهارزه، درک درست و ضابطه‌مند (عقلانی) از وضعیت خویش به عنوان انسان و درک جامعه ایرانی و تواناییها و نقطه‌ضعفها و ظرفیتهای نظری و عملی آن بدست نیاوردیم و نیز موقعیتی که در آن تصمیم‌گیری و عمل می‌نماییم (شرایط و تحولات داخلی و بین‌المللی) را بدروستی نشناختیم. ثانیاً در تصمیمات و اقدامات بیشتر به نتایج فوری و کوتاه مدت آنها توجه شد و از حزم و دوراندیشی و بررسی آثار و نتایج درازمدت آن اقدامات و تصمیمات غفلت به عمل آمد. اکنون که هیجانات و التهابات فرونشسته‌اند، باید فرصت را برای تعمیق آگاهیها و فهم بهتر «وضعیت خویش» و موقعیت کنونی غنیمت شماریم. بعد از آن حوادث سخت و تلخ، عده‌ای منفعلانه کنار کشیده و به «کنج عافیت» خزیده‌اند و برای «درمان» و یا فقط «تسکین» دردهایی که جسم و روح را می‌فرساید، ذهن خود را آموزش و تمرین می‌دهند که چگونه بی‌آنکه فکر کنند، سکوت نمایند، زندگی کنند بی‌آنکه «داوری» نمایند و عده‌ای دیگر، با محاسبه «هزینه و فایده» مصلحت و منفعت خویش را در شناکردن در مسیر آب و نه خلاف

اگر اروپای مسیحی در جنگ‌های صلیبی بازنده شد، در عوض دروازه‌های تمدن و فرهنگ شرق و بویژه جهان اسلام به روی آنان گشوده شد. بازرگانان، محققان و دانشمندان اروپایی ساکن شهرهای ساحلی مدیترانه، فرصت را برای توسعه روابط تجاری با مسلمانان و مطالعه و تحقیق در زندگی و فرهنگ آنان مفیتم شمردند و از این رهگذر، منافع مادی، علمی و فرهنگی بسیار بردند

توسعه و نوسازی کشور

اقدامات

آن و فرصتها را در بودن و جبران خسارت گذشته می‌بایند و برخی دیگر بر طبل لاقیدی و دم غنیمتی، خوش‌باشی و شاه‌خواری می‌کوبند... و سرانجام گروهی نیز به جمع‌بندی و ارزیابی و اقدامات خود و دیگران و بررسی علل و عوامل ریشه‌ای آنها پرداخته‌اند و بعضاً نتایج تحقیقات و حاصل یافته‌های خود را در قالب دیدگاهها و نظریه‌های سیاسی و راهبردی ارائه می‌دهند. این کوششها را باید ارج نهاد. اما برخلاف گذشته، نمی‌بایست از برابر آنها با سرعت عبور کرد! و یا به فهم سطحی، قضایات و قبول و یا رد شتاب زده آنها بسنده نمود! در یکصد و پنجاه سال گذشته از پذیرش و یا طرد بدون تفکر اپیدئولوژیها و راهبردها صدمات فراوان دیده‌ایم و هزینه‌ها پرداخته‌ایم. زمان آن رسیده است که تفکر و دقت در امور را تمرین کنیم و بدون تعقل و دوراندیشی و جامع‌نگری، شتاب زده داوری نکنیم و دست به عمل نزنیم. البته با تأکید بر این که هر جا و هرگاه حقوق مسلم فردی و یا اجتماعی و یا مصالح ملی مورد تجاوز و تهدید قرار گیرد، در اعتراض و نسبت به تجاوزات و دفاع از حقوق و مصالح مسلم ملی تردید و درنگ نکنیم.

اهمیت موضوع

جمعی بر این باورند که چون پیشرفت‌های شگرف جوامع غربی در عرصه اقتصاد، سیاست، علم و تکنولوژی همه بعد از عرفی شدن شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنها حاصل شده‌اند، اگر ما نیز خواهان توسعه و ترقی علمی و اجتماعی و سیاسی - فرهنگی هستیم، باید شئون مختلف جامعه را از حکومت و سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و آموزش اجتماعات، از وابستگی و آمیختگی به

دین و مذهب به طور کامل آزاد سازیم. دوران انتظار نیست که این «ایده» یا «پروژه» نزد مردمی که ربع قرن آثار و عوارض و وابستگی و آمیختگی عمیق حکومت و سیاست و اقتصاد و فرهنگ (آموزش و پرورش و هنر، ادبیات و...) را با مذهب و شریعت تجربه کرده‌اند، بویژه بعد از ناکامی برنامه اصلاحات که بر محور مردم‌سالاری دینی ارائه شده بود، بازتاب و مقبولیت نسبتاً گسترده‌ای پیدا کند. بسیاری آثار بیگانه امکان خروج از بن بست و سرگشتگی اجتماعی و رکود و عقب‌ماندگی اقتصادی و نهل به توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قلمداد می‌نمایند و با شور و علاقه به دفاع از آن برمی‌خیزند! و بر ضرورت و فوریت اجرای این پروژه تأکید می‌کنند. در مقابل، گروهی دیگر بر ضد این پروژه موضع گرفته و در دفاع از جامعه دینی، از سیاست و حکومت دینی سخن می‌گویند و می‌نویسند. بطوری که هم اکنون این که جامعه ما دینی یا غیردینی باشد به عمده‌ترین موضوع مباحثات سیاسی و مجادلات کلامی و نظری و معیار صف‌بندیهای سیاسی و اپیدئولوژیک تبدیل شده است.

تاکنون نتایج این مباحثات تأثیر عملی فوری و چشمگیری بر تحولات جاری در حوزه سیاست نداشته است. اما قطعاً در درازمدت تأثیرات این جدال در فرآیند شکل‌گیری و بازسازی هویت فرهنگی و تمدنی جامعه ایران خودشان را نشان خواهد داد.

پیش‌زمینه‌های سکولاریسم در غرب

تضادهای درونی جوامع فئودالی قرون وسطی اروپا زمانی حاد و آشکار شدند که زعمای کلیسا و شاهان و فئودالها بخش بزرگی از توان مادی و انسانی اروپا را برای تصرف بیت‌المقدس و در جنگ با مسلمانان هزینه کردند. طی یک رشته جنگهای فرساینده درازمدت (صلیبی) که با شکست نهایی آنان خاتمه یافت، ثبات و استحکام نظامات فئودالی و کلیسای مسیحی به شدت آسیب دیدند و ضعیف شدند و مخالفان و ناراضیان جرأت انتقاد از دستگاه کلیسا و رهبران مذهبی را پیدا کردند. هزینه‌های سنگین تدارک نیرو و لشکرکشی، همراه با هزینه بسیاری از دهقانان به جبهه‌های نبرد فلسطین، فشار خردکننده‌ای بر طبقه مالی شاهان و فئودالها وارد آورد و آنها به شدت ضعیف نمود. در مقابل موقعیت بورژوازی تجاری تقویت گردید و توازن قوا به سود این طبقه تغییر کرد. شاهان و اشراف، بدهکار صرافان و تجار فر شهرها شدند، مؤسسات متعلق به بورژواها توسعه یافتند.

تشدید بحران در بین‌های اقتصاد کشاورزی فئودالی، مهاجرت یا فرار دهقانان را در پی داشت. کلیسا نیز هدف انتقادات شدید قرار گرفت و فساد عمیق و گسترده مالی و اخلاقی کلیسا که تا آن زمان پوشیده نگاهداشته شده بود، آشکار گردید و نظام سیاسی، اقتصادی، کلیسای قرون وسطا فروپاشید.

اگر اروپای مسیحی در جنگ‌های صلیبی بازنده شد. در عوض دروازه‌های تمدن و فرهنگ شرق و بویژه جهان اسلام به روی آنان گشوده شد. بازرگانان، محققان و دانشمندان اروپایی ساکن شهرهای ساحل مدیترانه، فرصت را برای توسعه روابط تجاری با مسلمانان و مطالعه و تحقیق در زندگی و فرهنگ آنان مفتاح شمردند و از این رهگذر، منافع مادی، علمی و فرهنگی بسیار بردند. از جمله از طریق ترجمه‌ها و نوشته‌های فلاسفه مسلمان با فرهنگ و فلسفه یونان و روم باستان آشنا گشتند و در اثر آن، هزارشترین عناصر این میراث یعنی عقل و فلسفه و اومانیسم یونان و روم در تقابل آشکار با فرهنگ قرون وسطایی که بر معرفت دینی و دنیاگریزی و تحقیر جسم انسان و زندگی مادی و دنیوی استوار بود، قرار گرفت.

ظهور عقل خودبند یا مدرن

در آغاز گسترش مسیحیت و رسوخ عقاید کلیسا در اروپا، چراغ مطالعات فلسفی به خاموشی گرایید. مطابق تعالیم رسمی کلیسا گناه اولیه آدم، همه نسل‌ها را محکوم کرده بود

آشنایی دوباره با نیروی عقل و جایگاه آن در تفکر یونان باستان، منشأ تحولات غربی و دینی تازه‌ای در اروپا شد. عقل یونانی در علم کلام مسیحی به پیدایش فلسفه اصحاب مدرسه (اسکولاسیگ) انجامید. آنان عقل را به خدمت دین گرفتند و «وسپله» فهم معارف و حیالی قرار دادند، نزد آنها عقل تولید کننده معرفت نبود بلکه حقایقی را که از آسمان نازل می‌شدند فهم می‌کرد و عقلانی بود آنها را تأیید می‌نمود

پروژه و مذهب ۱۳۸۰

اندرا ایران

که تا اید در آتش رنج و عذاب بسوزند و امیدی به رستگاری نداشته باشند. تا روزی که مسیح که تجسم خدا و نشانه حلول او در جسد انسان تلقی می‌شد، ظهور کند. عقیده بر این بود که خداوند، خود را در کالبد جسمانی مسیح بر انسان ظاهر ساخت تا بشر را تعلیم دهد و با شهادت خود هزینه گناه اولیه را بپردازد. با شهادت عیسی مسیح، امید به رستگاری نهائی در دلها پدید آمد. در نظر آنان، بشر عاجزتر از آن بود که خود راه رستگاری را بیابد و ببیند. پس چاره‌ای نداشتند جز آن که چشم به آسمان دوخته، به دستوراتی که از آسمان و توسط مسیح و از طریق کلیسا برای مردم نازل می‌شد، عمل کنند. تازه در آن صورت هم کسی نمی‌توانست به اتکا عمل خود امیدوار به نجات باشد. بلکه همه چیز به لطف الهی وابسته بود. که بر هر کس تعلق می‌گرفت، نجات می‌یافت. انسانها مجاز به تحقیق در آفرینش خدا نبودند، چه زسد که در آن فضولی یا مداخله کنند. مؤمنان گوسفندان کلیسا محسوب می‌شدند که بدون شبان، راه را گم می‌کردند، اما آشنایی دوباره با نیروی عقل و جایگاه آن در تفکر یونان باستان، منشأ تحولات فکری و دینی تازه‌ای در اروپا شد. عقل یونانی در علم کلام مسیحی به پیدایش فلسفه اصحاب مدرسه (اسکولاستیک) انجامید. آنان عقل را به خدمت دین گرفتند و «وسیفه» فهم معارف و حیحانی قرار دادند نزد آنها عقل تولید کننده معرفت نبود بلکه حقایقی را که از آسمان نازل می‌شدند فهم می‌کرد و «عقلانی» بودن آنها را تأیید می‌نمود.

وظیفه عقل تبعیت از وحی بود، زیرا عقل به خودی خود استقلال و اصالت نداشت. تنها در وابستگی و پیروی از معارف و حیحانی باید عمل می‌کرد. تا روزی که دکارت بر محوریت و مرکزیت ذهن تأکید نمود. وی در اصالت و واقعی بودن همه چیز شک کرد، الا ذهن، که به کمک آن می‌اندیشید. بودن را نیز از اندیشیدن نتیجه گرفت. «می‌اندیشم پس هستم». در نظریه دکارت جهان هستی، همه مخلوق ذهن بشر تلقی شد. بدین معنی که اگر ذهن آدمی نباشد، هیچ حقیقتی وجود نخواهد داشت. حقایق محصول فعالیت ذهن اند و ذهن در تولید آنها یعنی شناسایی جهان، نیازمند هیچ منبع خارجی نیست. بلکه همه را به اتکا تواناییهای خود انجام می‌دهد. بدین ترتیب «خرد خودبنیاد» در برابر عقل وابسته قد علم کرده، خرد تنها فاعل شناساگر (سوزه) و جهان یکسره موضوع مورد شناسایی «ابژه» تعریف گردیدند. بر این اساس شناخت و معرفت محصول فعالیت ذهن روی موضوع مورد شناسایی است. این نخستین اقدام اساسی در خلع پد از آسمان و ماوراء طبیعت و به تبع آن مذهب از حوزه فعالیت در عقل بشری و ساختارهای اجتماعی مبتنی بر آن بود تا آن زمان اعتقاد بر این بود که بشر برای آگاهی از حقایق جهان محتاج منابع خارج از خرد

خویش است و پیوسته باید چشم به بالا و آسمان بدوزد. در نظریه عقل مدرن، نگاه انسان اروپایی از آسمان و بیرون از خویش متوجه زمین و درون خود شد و معرفت که پیش از آن خصلت آسمانی و وحیانی داشت، مقوله‌ای زمینی و بشری گردید. این تحول، نخستین و مهم ترین گام در مسیر سکولار شدن ابعاد مختلف زندگی بشر در غرب به شمار می‌رفت.

اصالت انسان و اومانیزم

پیش زمینه دیگر سکولاریسم، تغییری است که در نگاه انسان غربی نسبت به خویشتن رخ داد: انسان قرون وسطایی مسیحی، موجودی حقیر، گناهکار، محکوم به عذاب ابدی و گوسفندی نیازمند شبان و تشکله شده از جسد و روح بود. روحی متعلق به آسمان و زندانی جسدی از جنس خاک و پایبند زمین که دین یا زود از بین می‌رود، ولی روح می‌تواند جاودانه شود و به ملکوت خدا وارد شود. انسان با تحمل رنج و درد و با دل کندن از حقایق زمینی و دنیوی و پیروی از تعلیم کلیسا و در پناه شیانی آن، امکان رستگاری را برای خود فراهم می‌آورد.

از این رو آدمی باید تن را خوار دارد، به نیازها و علایق جسمانی و دنیوی پشت کند و با ریاضت و پرهیز و عبادت و نیکوکاری، روح خویش را صیقل دهد و مستعد پیوستن به ملکوت خدا و زیستن در بهشت آسمان کند.

اما در جریان رنسانس و در اثر مراجعه مجدد به تمدن و فرهنگ یونان و روم باستان، مردم اروپا متوجه مقام و منزلتی شدند. که انسان‌ها در آن تمدنها از آن برخوردار بوده‌اند. نزد یونانیان و بویژه سوفسطائیان، به عکس آنچه در قرون وسطا رواج داشت. انسان ملاک و معیار همه چیز تلقی می‌شد. اعتقاد بر این بود که آدمی با نیروی شعور خویش پدیدهای جهان را شناسایی می‌کند، به نظر آنان این انسان بود که آتش آگاهی را که خدایان از وی پنهان کرده بودند به پاری پروخته به چنگ آورد و با اینکار از خدایان و آسمان بی‌نیاز گشت. رهایی از قید وابستگی و قیومیت خدایان، استقلال فکر و وجدان را در پی داشت. از آن پس مسئولیت تولید دانش و آفرینش بر عهده انسان گذاشته شد. رابطه بشر و خدایان معکوس گردید، «در یونان باستان خدایان رفتار انسانی و صورت و صیغه بشری داشتند» از آن پس انسان معیار همه چیز گردید. همه چیز با عقل انسان محک زده شد!

متفکران و پیشگامان نهضت تجدید حیات علمی - فرهنگی در اروپا، با پاری گرفتن از میراث فرهنگ باستان و در واکنش به رویکرد تحقیرآمیز کلیسای قرون وسطی به انسان، اومانیزم کهن را متناسب با دوران خود بازسازی کردند و پس از آن نگاه انسان غربی نسبت به خود و رابطه‌اش با جهان تغییر کرد.

در نظریه دکارت جهان هستی، همه مخلوق ذهن بشر تلقی شد. بدین معنی که اگر ذهن آدمی نباشد، هیچ حقیقتی وجود نخواهد داشت. حقایق محصول فعالیت ذهن اند و ذهن در تولید آنها یعنی شناسایی جهان، نیازمند هیچ منبع خارجی نیست.

اگر پیش از آن موجودات ماوراءطبیعت اصالت داشتند و اموری اعتباری، غیرحقیقی و فانی تلقی می‌شدند، اینکه نظرها معکوس گردید و گفتند تنها طبیعت و مادیات، اموری عینی‌اند و واقعیت و اصالت دارند و ماوراءطبیعت، زادهٔ تخیل آدمی است، لذا مقوله‌ای غیرواقعی و ذهنی است. برطبق نظریه اومانیزم جدید اروپایی منشاء و فرجام زندگی نه در ماوراءطبیعت و دنیای بعد از مرگ که در درون این جهان قرار دارد. زندگی انسان از زمینی نشأت می‌گیرد که در آن متولد می‌شود و می‌پرورد و می‌میرد. انسان را موجودی چون دیگر موجودات زمینی و طبیعی تعریف کردند. با یک تفاوت عمده. گفتند تنها عاملی که انسان را بر سایر موجودات برتری داده و تسلط بخشیده، خرد اوست. بشر به مدد عقل سرنوشت خود را در زمین رقم می‌زند و به آرزوهای خود جامه عمل می‌پوشاند و به سعادت دست می‌یابد. استدلال کردند که زندگی دنیوی و جسمانی صرفاً «وسیله»‌ای برای رسیدن به حیات روحانی و اخروی نیست، بلکه اگر برای زندگی بشر هدفی بتوان تصور کرد، جز در همین جهان قابل توصیف و دست‌یافتنی نیست. چرا که زیستن خود «هدف» است نه وسیله، در یک کلام انسان غایت همه چیز است. این دومین گام بزرگ به سوی سکولاریسم یا دنیوی (عرفی) کردن زندگی بود که در غرب برداشته شد.

جنبه روانشناختی این تحول در نگاه انسان به «خود» و «جهان» اهمیتی کمتر از جنبه معرفت‌شناختی آن نداشت. قرن‌ها زحمای کلیسا، تن و لذات جسمانی و زندگی دنیوی را حواری و بی‌مقدار شمرده و مؤمنان را به ریاضت و پرهیز و تحمل رنج و محرومیت ترغیب نموده بودند. مردم را مجبور کرده بودند کشتها و خواسته‌های طبیعی خود را سرکوب کنند و از لذات و شادبهای مادی و جسمی به فرمان کلیسا چشم‌پوشند. بعدها که پرده‌ها کنار رفتند و حقایق پنهان در پشت درهای بسته کلیساها و دیرها در برابر افکار عمومی قرار گرفت، معلوم شد بسیاری از همانها که مردم را دعوت به زهد و پرهیز می‌کردند، خود در لذایذ دنیوی، مالدوستی و شهوت‌رانی غرق‌اند. با آشکار شدن این حقایق، اعتماد مردم نسبت به رهبران مذهبی متزلزل شد و اعتبار تعالیم آنان آسیب دید. از سوی دیگر آگاهی که جایگاه والایی در زندگی جسمی و مادی و بهره‌مندی‌های دنیوی نزد مردم یونان و روم باستان داشت بیش از پیش مردم را بر ضد آموزشهای دینی کلیسا برانگیخت.

کلیسا واقعیت‌های زندگی زمینی و دنیوی را که ملموس و عینی و مادی و بشری بودند غیرحقیقی و غیر اصیل می‌خواند تا مردم محرومیت از آنها را موهبتی الهی و فرصتی برای «نجات» روح خود تلقی کنند. ولی با نهضت رنسانس مردم یاد گرفتند که این تعالیم را اوهام و «افسانه» و آگاهی‌های کاذب

بخوانند. به آنان گفته شد که حقیقت همان‌ها است که واقعیت دارند، یا به تعبیر هگل، «هر آنچه واقعی است حقیقی است». در نتیجه نگاهها از آسمان به زمین بازگشت. ماده و جسم و لذات مادی و جسمانی و دنیا و زیبایی‌های آن، که پیش از این حقیر و پلید شمرده می‌شدند، مورد ستایش قرار گرفتند.

در قرون وسطا تحقیر جسم و بی‌اعتنایی به زندگی دنیا تا آن حد پیشرفت کرد که نظافت و تمیزی، رسیدگی به سلامت و رعایت بهداشت فردی، امری خلاف ایمان محسوب می‌شد. استحمام مذموم بود، مؤمن حقیقی کسی بود که بدنش از شدت چرک و کثافت، بستر پرورش و تکثیر شیش باشد. اشراف قرون وسطا تنها با استفاده از عطریات بود که، تماس و مراوده با یکدیگر را تحمل‌پذیر می‌کردند. اکنون همه چیز معکوس گردیده بود. رسیدگی به جسم و زندگی مادی و لذات بدنی و دنیوی، ذهن همه راه به خود مشغول داشت. آنان با ولع تمام به جستجو و تجربه در دنیای «ممنوع» و «پلید شیطانی» لذات دنیوی و کشف رازها و ناشناخته‌های آن مشغول گشتند. با شور و شوقی زاهدانوصف به جنبه‌های گوناگون زندگی واقعی در جهان مادی در پرتو روشنائی جلم و تجربه دل‌مشغول داشتند.

با کنار زدن اقتدار کلیسا جهان ماوراءطبیعت، آسمان و ملکوت خدا و بهشت و دوزخ را نیز مورد انکار و مورد بی‌اعتنایی کامل قرار دادند. برخی وجود واقعی آنها را یکی منکر شدند و آنها را محصول خیالپردازی و دروغ و افسانه شمرده و برخی دیگر با احداث دیواری قطور میان ماده و معنا، جسم و روح، دنیا و آخرت، زمین و آسمان، قلمروی آنها را از یکدیگر کاملاً جدا کردند. در این تفکیک قلمروها، کارکرد دین به حیات دنیوی (روحی و معنوی) افراد محدود شد و واگذار گردید. از تأثیر و دخالت معتقدات دینی در علایق دنیوی و زندگی این جهان جلوگیری شد و این سومین گام غرب به سوی عرفی‌کردن زندگی اجتماعی محسوب می‌شد. کوتاه کردن دست نهادهای دینی از امور دنیوی واژه سکولاریزاسیون نخستین بار در پایان جنگهای سی ساله میان شاهان و امرای وابسته به کلیساهای کاتولیک و پروتستان لوتری و کالونی در جریان انعقاد معاهده وستفالی در ۱۶۴۸، برای عمل واگذاری، بخشی از اراضی متعلق به کلیسا به پادشاهان سوئد و آلمان (پراندنبرگ) بکار رفت. کاربرد این اصطلاح خشتی برای آن بود که نشان دهند در این قرارداد هیچیک از دو طرف متضرر نشده است و انتقال اراضی مزبور با هدف ضدیت با دین و کلیسا صورت نگرفته است. اما در تحولات بعدی، سکولاریزاسیون با دو معنای نسبتاً متضاد بکار رفت. در یک معنا، بیانگر کاهش تدریجی اختیارات کلیسا و قطع نفوذ و مداخله آن از امور اجتماعی و دنیوی بود و در معنای دیگر

«خرد خودبنیاد» در برابر عقل

وابسته قد علم کرد.

خرد تنها فاعل شناساگر (سوزه)

و جهان یکسره

موضوع مورد شناسایی «ابژه»

تعریف گردیدند

۱۳۸۱

لیدار ایران

شامل تحولات فکری و اصلاحاتی می‌شد که دین مسیحیت را از طریق اسطوره‌زدایی با اندیشه‌های مدرن و مقتضیات جهان جدید، همساز می‌نمود.

سکولاریته، از ریشه لاتینی سکولوم به معنای زمان حاضر است و برای توصیف دیدگاهی بکار می‌رود که به واقعه‌های این زمان که عینی و مشهوداند اصالت می‌دهد و توجه دارد. اما پیش از آن توسط کلیسا برای امر زمینی و دنیوی بکار می‌رفت بی‌آنکه نافی امر دینی و معنوی باشد. با این توضیح که امور دنیوی، گذرا و فانی اند ولی امور معنوی - روحانی که به آسمان و جهان ماوراءطبیعت تعلق دارند، ازلی و ابدی‌اند. کلیسا دو امر دینی و دنیوی را از یکدیگر جدا و در دو منطقه یا جهان متمایز قرار می‌داد یکی مادی و مشهود و زمینی و دیگری روحانی و ناپیدا و آسمانی جهان مادی در حال حاضر وجود دارد در حالی که جهان روحانی غایب از نظر است و تنها در آخرت می‌توان آن را مشاهده کرد. از زاویه نگاه آباء کلیسا انسانها بر دو نوعند، گروهی همه توجهشان معطوف به دنیا و امور مادی است و به امور روحانی و آخرت بی‌توجهند.

محرکهای مادی و زندگی دنیوی به انگیزه‌ها و اعمال و کنشهای جمعی آنان شکل می‌دهد. اینان جهان معنا و روح را انکار نمی‌کنند اما در پیگردشان به زندگی سکولار است. گروه دوم، چون فانیهای مادی کنونی را گذرا و فانی می‌دانند به انگیزه دستگیری به جهان آخرت و زیستن در ملکوت اعلی، به امور مادی بی‌توجهند و یکسره برای کسب ارزشهای معنوی تلاش می‌کنند. مقابل قرار دادن دین و دنیا چنانکه در سنت کلیسای مسیحی معمول است

باعث می‌شود. توجه به یکی مستلزم قطع رابطه با دیگری باشد. آنکس که دنیا را می‌خواهد باید از سعادت اخروی چشم پنهان و آنکس که آخرت را طلب می‌کند، نباید از دنیا قطع علاقه نماید. به همین خاطر به همان میزان که بر توجه و تمرکز روی امور دنیوی و مادی افزوده می‌گردید، انگیزه‌های خیات روحانی و دغدغه‌های دینی به حاشیه رانده شدند.

همین جا باید توجه را به این نکته جلب کنم که در نگاه قرآن و «دین» اسلام، رابطه ماده و معنا و دنیا و آخرت به این صورت مطرح نشده است. آنها در دو قلمرو مستقل از یکدیگر و جدا نیستند به طوری که توجه به یکی مستلزم چشم پوشیدن از دیگری باشد. برای این که به واقعیات مادی و دنیوی اصالت دهیم، لازم نیست «واقعیات» جهان معنا را منکر شویم این امور (معنوی و دینی) به همان اندازه امور مادی و دنیوی «سکولار»، نسبی و مربوط به «زمان حاضرند» و آنها قابل تبدیل به یکدیگرند و در یک رابطه متقابل و دیالکتیکی دوش به دوش هم در بیشتر زمان پیش می‌روند. در جهان متمسکیت یک شاخه از حرکت

سکولاریزاسیون با توسازی (مدرنیزاسیون) عقاید دینی به سکولاریته انجامید، که طی آن الهیات مسیحی توسط متفکرینی نظیر بوتهمین، با پدیده‌های مدرن و زندگی دنیوی سازگار گردید. در شاخه دیگر، توجه و تأکید بر امور دنیوی و ارزشهای مادی، با انکار و طرد هر امر دینی و معنوی از کلیه شئون زندگی بشر همراه گردید و روند سکولاریزاسیون به ایندولوژی «سکولاریسم» ختم گردید.

مبنای فلسفی و معرفت‌شناختی سکولاریته با ظهور «عقل خودبنیاد» فراهم آمد و تحولات بعدی بیشتر ناشی از اصالت دادن به عقل و توسعه یافتن عقلانیت مدرن و سلطه آن بر تمامی شئون زندگی اجتماعی بود. «اصالت عقل» و انکار دخالت هر مرجع بیرون از خرد، در تولید معرفت، ایجاد می‌کرد که کلیه نظامات، ضوابط، مقررات اجتماعی که تا آن زمان از مراجع بیرون از عقل چون، سنت و دین و معارف کلیسایی اخذ می‌گردید، از سلطه و نظارت کلیسا آزاد گشته، منحصرأ زیر نظارت نهادهای مدنی و عرفی قرار گیرند و بر مبنای عقل و تجربه بشری اداره شوند. ایمان به نیروی عقل جای ایمان به نیروی ماوراءطبیعت را گرفت، عقل و علم به جای خدا پرستش شدند و معیار تشخیص حقیقت و مبنای تصمیم‌گیری برای اداره امور قرار گرفتند. با وجود عقل و علم، نیازی به دخالت دین در این‌گونه امور نبود. موفقتهای شگفت‌انگیز علوم جدید، ایمان، امید و خوش بینی به نیروی خرد را تقویت کرد و رفتار سنتی که بر پایه تعبد و نیروی کورگورانه از مراجع بیرون از خرد بشری بود، بی‌اعتبار و منسوخ شد. مرجعیت سنت، جای خود را به مرجعیت علم و عقل داد و قوانین، تصمیمات و نهادها و نظامات مختلف که پیش از این مشروعیت خود را از وابستگی به مذهب و مراجع مذهبی می‌گرفتند، اکنون برای کسب مشروعیت باید مشکی به علم و یا خرد جمعی انسانها می‌شدند و آراء عمومی مردم را جلب می‌نمودند.

بدین ترتیب پایه‌های اصلی سکولاریسم یکی بعد از دیگری پی‌ریزی شدند. در این تحول بزرگ متفکران و فلاسفه غرب، هر یک بخشی از کار را به انجام رساندند. دکارت خرد را از وابستگی به جهان ماوراءطبیعت و جوامع بیرون از خویش رهایی بخشید و آنرا دائر مدار جهان و تنها منبع تولید و کسب دانش معرفی نمود. او گفت در وجود همه چیز می‌توان شک کرد، جز اندیشه‌ورزی آنچه در آغاز برای آدمی واقعیت دارد و حقیقی می‌نماید، ذهن و فعالیت‌های ذهنی اوست. جز آن هر چه هست و ما می‌شناسیم و می‌دانیم، محصول فعالیت ذهن‌اند. ذهن به عنوان قاعده شناساگر (سوره) با فاصله گرفتن از پدیده‌های جهان، آنها را بصورت موضوع شناسایی (ابژه) در برابر خود قرار می‌دهد و با نظم دادن به داده‌های گردآوری شده، تولید شناخت می‌کند. کلیه معارف

در نظریه عقل مدرن، نگاه انسان اروپایی از آسمان و بیرون از خویش متوجه زمین و درون خود شد و معرفت که پیش از آن خصلت آسمانی و وحیانی داشت، مقوله‌ای زمینی و بشری گردید. این تحول، نخستین و مهم‌ترین گام در مسیر سکولار شدن ابعاد مختلف زندگی بشر در غرب به شمار می‌رفت

شماره ۱۳۸۲

لادار این

جهان محصول ذهن بشرند. علوم جدید، تسلط آدمی را بر پدیدارهای جهان امکانپذیر کردند. با ظهور عقل مدرن، دین و معارف و حیانی از قلمرو فعالیت عقل و زندگی اجتماعی بشر بیرون رانده شد و یکسره زیر حکومت عقل و ذهن آدمی قرار گرفت. کانت با اثر بزرگ خود «نقد عقل نظری» کار دکارت را تکمیل کرد، با محدود کردن توانایی عقل بشر به درک واقعیهایی مشاهده پذیر، امور معنوی مانند خدا، روح، وجدان و حیات جاودان را از حوزه فعالیت عقل نظری بیرون نهاد. با این کار راه را برای معنویت زدایی و سکولار کردن حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بشر هموار نمود. در ضمن کانت انسان را غایت نهایی تعریف کرد و هر هدف و غایت فراتر از آدمی را انکار نمود! هدف او آزاد کردن آدمی در تبعیت و بندگی خدایان و متولیان مذاهب و تبدیل شدن انسان به هدف غایی و نهایی جهان بود. پیش از آن، انسانها ابزار تحقق مشیت و اراده خدایان محسوب می شدند. دین هدف بود و انسان وسیله ای در خدمت هدفهای دینی. انسان خود را کوچک و حقیر و نادان و گناهکار می شمرد و برای جلب رحمت و عنایت خدایان، دست به دامان واسطه ها می شد و با حضور در معابد و تقدیم نذورات و قربانیهایی ترحم و لطف خدایان را جلب می کرد. اگر در گنبد نیلگون آسمان روزنی به سوی عالم حقایق گشوده نمی شد، بشر هرگز قادر نبود خود را از غرقاب جهل و نادانی بیرون کشد. کانت بر این آموزه ها شورید و با تکیه بر توانایی خرد آدمی به عنوان تنها منبع دانایی او، به وی جرأت دانستن بخشید و با صعود از وضعیت «وسيله» به مقام «هدف» به انسان اصالت داد و او مانع را مطرح کرد.

در سایه کوشش های متفکرانی نظیر دپویدیهیوم بود که روشهای جدید کسب علم منحصر آبر تجربه و مشاهده و فعالیت ذهن بر روی محسوسات متکی گردیدند. به دنبال وی ماکیاولی حوزه سیاست و قدرت را از هر عامل غیرمادی و غیردنیوی پاکسازی نموده و همینکار را مارکس در قلمرو جامعه و تاریخ انجام داد. به زعم او تحولات جامعه و تاریخ منحصر تحت تأثیر نیروهای محرکه مادی انجام می گیرند. پیش از او فویرباخ با اصالت دادن به ماده و توصیف جهان هستی به عنوان یک مجموعه صرفاً مادی (ماتریالیسم) زمینه ظهور نظریه ماده گرایی تاریخی را آماده کرده بود.

در انسان شناسی مارکس انسانها تنها با انگیزه جلب منفعت مادی وارد عرصه حیات اجتماعی می شوند و با همین انگیزه ابزار تولید را تکامل می بخشیدند و در اثر تکامل ابزار تولید مناسبات تولیدی تغییر می کنند و تغییر آنها مقدمه تغییر دیگر شئون زندگی اجتماعی، سیاست، جامعه، فرهنگ و... می گردد. ماده عنصر پایه و خمیر مایه جهان

تیرمهر ۱۳۸۲

لورازاران

هستی و سودجویی، موتور محرک رفتار انسان و تحول جوامع بشری قلمداد شدند. به زعم وی هر باوری جزاین ها، موضوعات و آگاهیهایی کاذب هستند که طبقات حاکمه برای فریب و استعمار مردم بخورد آنان داده اند.

سرانجام ماکس وبر، ویژگی دوران مدرن را توسعه بوروکراتیک خواند. عقلانیتی که تمامی نهادهای اداری و روابط اجتماعی و اقتصادی را در بر می گیرد و سنت را که پیش از این اساس مشروعیت بود از میدان خارج می نماید. در عین حال وی با اندوه و پأس عمیق از فرجام ناگوار توسعه عقلانیت بوروکراتیک خیر داد و هشدار داد روزی همه امیدهای انسان جدید به عقل مدرن به عنوان عامل رهایی، در چشم انداز تیره «نفس آهنین» و بوروکراسی عقلانی شده محو می گردد!

بدین ترتیب سکولاریسم بر پایه اصول زیر زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع غربی را در بر گرفت: (۱) اصالت دادن به خرد بشر به عنوان تنها عامل شناخت و انکار هر منبع بیرون و مستقل از عقل در تولید معرفت. (۲) اصالت دادن به جهان مادی و دنیوی به عنوان تنها واقعیت موجود در جهان و مساوی دانستن واقعیت با حقیقت و انکار هر حقیقت غیرمادی و بیرون گذاشتن ارزشهای اخلاقی و تجلیات حیات معنوی آدمی از حوزه معرفت عقلانی و علم. (۳) اصالت دادن به انسان به عنوان غایت همه امور. مادی شمردن وجود انسانی و انکار هر نوع وجود معنوی و روحانی و دوگانه سازی جسم و روح، در وجود مادی و معنوی آدمی و تأکید بر اهمیت و اولویت محرکهایی مادی و سودجویی در رفتار و کنشهای اجتماعی افراد. (۴) حاکمیت عقل مدرن بر همه امور و مناسبات بشری و توسعه این عقلانیت به عنوان تنها مرجع مشروعیت بخشی و تنظیم کننده فعالیت های سیاسی، اجتماعی و با بی اعتبار شدن مرجعیت دینی و سنتی. (۵) خلع پد از نهادهای دینی از سرپرستی اموری چون آموزش و پرورش و تأمین استقلال و انفکاک کامل حوزه های سیاست، جامعه و فرهنگ از نهادهای دینی. با این توضیحات جوهره سکولاریسم یا هسته های سخت آن را می توان در موارد زیر فشرده کرد: ۱- باور به خرد خودبنیاد بشری، ۲- نگاه به انسان به عنوان غایت نهایی همه امور و ۳- ایمان به این جهانی و دنیوی بودن زندگی

نسبت به سکولاریسم مسیحیت پیش از ورود به دنیای مدرن، با دوگانه انگاری جهان هستی و پدیدارهای آن، یعنی با تفکیک میان جسم و روح، ماده و معنا، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، عقل و وحی، همه امورمادی را متعلق به زمین و زندگی دنیوی و امور روحانی و معنوی (دینی) را متعلق به آسمان و ماوراءطبیعت قرار داد و برای رفع منازعه ای که میان کلیسا و دولت بر

تنها عاملی که انسان را

بر سایر موجودات برتری داده و

تسلط بخشیده، خرد اوست.

بشر به مدد عقل سونویشیت خود

را در زمین رقم می زند و به

آرزوهای خود جامه عمل

می بخشد و به سعادت

دست می یابد

سر اداره و رهبری «گله‌های» انسانی در گرفته بود، بر تقسیم کاری صحنه گذاشت که به موجب آن، اداره امور جهان زمینی و مادی و حکومت بر جسم انسانها را به قیصر سپردند و حکومت بر ارواح عالم معنا را بر عهده مسیح و نماینده آن کلیسا نهادند. با وجود این توافق، نزاع و رقابت میان دو قدرت دنیوی و اخروی، (کلیسا و دولت)، برای کنترل و اداره امور مردم و تسلط اراضی، هرگز پایان نیافت. زمانی دراز قدرت کلیسا، آنقدر توسعه یافت که همه شاهان ناگزیر از تبعیت از آن شدند. سلطنت شاهان زمانی مشروعیت می‌یافت که تاج پادشاهی را پاپ بر سر آنان می‌نهاد.

توسعه طلبی کلیسا در حوزه سیاست و اقتصاد حد و مرزی نمی‌شناخت. این امر موجب تشدید تضاد و خصومت میان کلیسا و شاهان و طبقات جدید اجتماعی گردید. از سوی دیگر انواع تضاد اخلاقی و مالی به درون کلیساها و مجامع روحانیون راه یافت و سبب بروز مخالفتها و انتقادات فراوانی شد. در این حوادث، مشروعیت و اقتدار و سلطه پاپ و کلیسا کاهش یافت. جنبشهای فکری و فلسفی، اجتماعی و دینی متعددی بر ضد تعالیم مذهبی کلیسا و اختیارات پاپ و دخالت روحانیون در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی پدید آمدند و اعتراضات روبه‌گسترش نهادند و جانبا این است که اکثر این نهضت‌های فکری را کشیشان آزاده‌خواه و نواندیش رهبری می‌کردند.

سرانجام کوششهای پراکنده ولی مستمر، به نهضت اصلاح دینی (رفرماسیون) و پروتستانتیسم انجامید. اصلاح‌طلبان دینی با رهبری لوتر و کالون استقلال کلیساهای خود را از مردم اعلام نمودند. از آن پس و همراه با توسعه جنبشهای آزاده‌خواهی و عقلگرایی و غلبه بورژوازی بر فئودالیسم و متمرکزی بر استبداد، اقتدار و نفوذ کلیسا به سرعت رو به کاهش نهاد و تا سرانجام بعد از یک دوره طولانی ستیز و مصالحه‌های پی‌درپی، کلیساها جدائی قلمرو فعالیت خود از سیاست و حکومت و نهادهای عمومی را پذیرفتند و به همزیستی با جوامع سکولار، تن دادند.

نفوذ معنوی مذهب در جوامع مدرن بعد از کاهش مقطعی به حالت تعادل پایدار درآمد. نفوذ سیاسی آنها نیز هرگز بکلی از بین نرفت و با تشکیب و فرازهایی بصورت غیرمستقیم ادامه یافت. اما دولت‌ها و نهادهای قانونی و عمومی، بدون تأثیرپذیری مستقیم از تعالیم دین یا تمایلات کلیسا، به وظایف قانونی خود مشغول شدند.

سکولاریسم، هدفها و نتایج

انزوای در ایران ناکارآمدی حکومت دینی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی و فرهنگی، تقاضا برای جدایی دین از حکومت و بعضاً سیاست را در میان افشاری از جامعه، بویژه طبقه متوسط تحمیل کرده و

روشنفکران و دانشجویان الهی‌گرا، گرایش‌ها و مباحثات حول سکولار کردن سیاست که از سالها پیش بطور آرام و حاشیه‌ای جریان داشت، بعد از ناکامی جنبش اصلاحات از بالا و عقیم ماندن نظریه مردم سالاری دینی، اکنون به یکی از مباحث اصلی متخالف روشنفکری و دانشجویی تبدیل شده است. گفت و گو و بحث در این موضوع تا زمانی که در چارچوب مباحث نظری انجام می‌گیرد عملی مفید، ضروری و راهگشا است. اما طرح آن به عنوان یک بحث راهبردی (استراتژیک) و در دستور کار قراردادن آن برای نیروهای سیاسی جامعه، بدون تأمل و بررسی و مطالعه کافی نتایج آنرا در حاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد. اگر قرار است تجربه‌های تلخ پیشین تکرار نشوند، باید در مواجهه با یکی دیگر از مسائل و مضامین عمده جامعه و انتخاب راه حل و یا هر پروژه سیاسی و اجتماعی، از شتاب زدگی و رفتار عکس‌العکس به شدت پرهیز شود. انتخاب پروژه سکولاریسم از موضع سرخوردگی و واکنش منفی نسبت به حکومت دینی، قطعاً به نتایج مطلوب و مورد انتظار طرفداران آن نمی‌انجامد. این پروژه هر اندازه کارساز و ضروری جلوه کند، باید با غور و بررسی کافی در جریان نقد و بررسی عقلانی و مباحثات درازمدت در فضای عاری از خشونت و اجبار و عجله فهمیده شود و مورد قبول یا رد، قرار گیرد.

پیش از هر کار لازم است تجربه کشورهای غربی را در ایجاد جامعه‌های سکولار در بونه نقد و بررسی بگذاریم و با ماهیت، خصوصیات و پی‌آمدهای آن آشنا شویم. ابتدا ببینیم، حامیان سکولاریسم چه هدفهایی را دنبال می‌کردند و از اجرای این پروژه چه انتظاراتی داشتند. تردید نیست که آنان در اندیشه آزادی فرد و جامعه انسانی بودند و اینکار را با آزادسازی فرد از اشارت نیروهای غیرعقلانی سنت و عوامل ماوراءطبیعت و اشخاص و نهادهایی که مدعی نمایندگی سنت و مذهب بودند، آغاز کردند. نیروی خردورزی را تنها سرچشمه تولید معرفت معرفی نمودند و با اینکار علاوه بر تأکید بر بی‌نیازی بشر به داناییهای نازل شده از آسمان، آنها را منشی موهومات و افسانه‌های باطل شمرند. با این تحول، انتظار می‌رفت که انسانها از قید از خودبیگانگی در تعالیم مذهبی و مراجع فوق بشری آزاد شده، استقلال وجودی و وجدان آنان تأمین گردد. بر پایه این اصل قرار بود که آزادی و حاکمیت انسان بر خویشتن تحقق یابد و سلطه اربابان کلیسا و دیگر قدرتهایی که مشروعیت خود را از سنت یا مذهب می‌گرفتند نفی گردد.

بدین ترتیب انسان‌ها از وضعیت رنه‌های کلیسا و وسیله‌هایی در دست خدایان، که جز خدمت به کلیسا تکلیفی ندارند، به افرادی مستقل و آزاد و صاحب حق و هدف و غایت همه چیز ارتقاء یافتند. بعد از این تحولات بود

آگاهی که جایگاه والائی در

زندگی جسمی و مادی و

بهره مندی‌های دنیوی نزد مردم

یونان و روم باستان داشت بیش

از پیش مردم را بر ضد

آموزشهای دینی کلیسا

برانگیخت

که احساس کردند نه فقط نوازی به مداخله و قیومیت نهادهای مذهبی در امور جامعه ندارند که برای تکمیل فرآیند آزادسازی باید عرصه جامعه و سیاست و آموزش و فرهنگ از هر نوع مداخلهٔ مذهب و نهاد مذهبی پاک سازند. با حاکم شدن عقل چشم‌انداز زیبا و گسترده‌ای از آزادی برابری پیشرفت و صلح بر روی انسانها گشوده شد، علم و عقل، کلید آزادی و رهایی و عامل پیشرفت و تسلط آدمی بر جهان مورد پرستش قرار گرفت.

اما آنچه در عمل اتفاق افتاد خلاف انتظار بود. انسانها هنوز طعم آزادی و استقلال را بخوبی نچشیده و خاطرهٔ تلخ بندگی در آستانهٔ بت‌ها و اسارت در زندگی کهن را از یاد نبرده بودند که مجبور به پرستش بت‌های جدید چون پول و سرمایه و قدرت و کالا گشتند و در زندانهای مصرف‌زدگی، لذت و قدرت طلبی و سودجویی به اسارت کشیده شدند. پیش از این ابزار و بازچه دست خدایان و نمایندگان زمینی آنها بودند، اینک خدایان پول و اربابان قدرت و سیاست و علم و اطلاعات و تبلیغات بودند که آنها را به بازی می‌گرفتند و به اطاعت و بندگی خود وادار می‌نمودند. هر چند نیروهای طبیعت به یاری علم مهار شدند و با تکنولوژی‌های نوین، بسیاری موانع از میان رفتند و با تولید انبوه، کالاهای مصرفی به فراوانی در دسترس قرار گرفتند و پدیده‌های شومی چون گرسنگی و قحطی و بیماری تحت کنترل درآمدند، اما در همان حال تضادهای جدیدی بروز کردند و تضادم منافع مادی و نزاع و رقابت میان اربابان ثروت و قدرت، آتش خصومت و جنگ و خشونت و برانگیزی را شعله‌ور نگاهداشت. نیروهای محرکه سودجویی، سلطه‌طلبی و

دشمنی و ستیز قوی‌تر از آن بودند که با تمهیدات قانونی و نظارت‌های دموکراتیک بطور مطمئنی مهار شوند.

در نتیجه در کمتر از نیم قرن، دو جنگ ویرانگر از درون دنیای مدرن و جوامع سکولار شعله برکشید و جهان را به خاک و خون کشانید. ویرانی و کشتار و خشونت حاصل از این جنگها، از مجموع جنگهایی که در طول تاریخ رخ داده بود، فراتر رفت و ابعاد وسیع تخریب به برکت پیشرفتهای علمی و تکنولوژی که قدرت تخریبی و خشونت‌زایی و ویرانگری انسان متعبد را صد چندان کرده بود میسر گردید.

در همین مدت علاوه بر جنگهای جهانی، پدیده‌های خشونت‌بار و شیطانی دیگری، چون فاشیسم و استالینیسم از درون دنیای مدرن و سکولار سر بلند کردند، که خیلی پیش از جنگها، مایه شگفتی و بهت‌زدگی انسانهای مدرن غربی شدند. زیرا کسی انتظار نداشت از درون جامعه‌هایی که زیر نظارت علم و عقل‌اند و آزادی و برابری و دموکراسی بر آنها سایه افکنده‌اند و از وجود آگاهیهای کاذب، موهومات و افسانه‌های خدایان و قیومیت

اربابان کلوسا پاکسازی و رها گشته‌اند، چنین پدیده‌های پلید و شیطانی ظهور کنند. شدت تخریب و خشونت و کشتار و بیرحمی و درنده‌خویی طرفهای درگیر در این جنگها و کارگردانان آن نظامها، بقدری بود که مردم اروپا به آسانی خاطره جنگهای سی‌ساله مذهبی میان کاتولیکها و پروتستانها و خشونت‌های کلیساهای قرون وسطا را به فراموشی سپردند. اما خشونتها و تخریبها به جنگها و سیاستهای فاشیستی و استالینیستی محدود نماندند؛ نظام سرمایه‌داری که از ابتدا، خود را به عنوان دشمن کلیسا و فئودالیسم و کارگزار و پرچمدار لیبرالیسم و مدرنیسم و سکولاریسم معرفی نموده بود، با ماهیت و کارکرد ویژه خود، خشونت و جنگ و تبعیض و سلطه طبقاتی را در طول دو قرن گذشته، بطور سیستماتیک بازتولید کرده و در ضمن با تکیه بر قانون رقابت در بازار و پیروی از منطق دشمنی و ستیز، به عمده‌ترین مانع در برابر تحقق آرمان صلح آزادی و برابری و تأمین حقوق انسانها مبدل شده است.

چرا آن آرزوها و آرمانهای بزرگ انسانی، تحقق نیافتند؟ چرا با وجود حاکمیت عقل و علم و کوتاه کردن دست نهادهای دینی از عرصه حیات اجتماعی و سیاسی، مردم طعم آرامش، صلح، عدالت و آزادی حقیقی را نچشیدند؟ آیا خشونت، جنگ و سلطه و تبعیض پی‌آمد گریزناپذیر سکولاریسم بود؟ اگر نه با چه تمهیداتی می‌توان از بروز خشونت و باز تولید نظام سلطه و شیئ شدن انسانها جلوگیری کرد؟ آیا می‌توان از دو نوع عرفی کردن، یکی «خوب» و دیگری «بد» سخن به میان آورد؟ اگر چنین است تفاوت ایندو در چیست؟

نقد عناصر اصلی سکولاریسم

۱- مبانی معرفت‌شناختی

از آموزه خودبنیادی خرد آدمی، دو برداشت مختلف می‌توان داشت، در یک برداشت، چون ذهن آدمی تنها منبع تولید معرفت، است و درجه اعتبار و صحت و سقم معرفت‌های بشری تنها با روشها و آزمونهای علمی-تجربی تعیین پذیر است. پس معارف و حیاتی که از منبعی بیرون از خرد آدمی نازل می‌شوند و در ضمن با روشهای علمی و تجربی آزمون پذیر نیستند، فاقد اعتبار بوده از ذهنیت و عمل جامعه انسانی باید حذف شوند. این احکام برخلاف ظاهر منطقی‌شان قطعیت نداشته، ایراداتی به شرح زیر بر آنها وارد است:

الف - آیا منظور از خودبنیادی خرد انسان این است که ذهن فرد بی‌نیاز از هر منبع و شعور دیگری، مستقلاً و به تنهایی به تولید معرفت می‌پردازد، این سخن فاقد اعتبار تجربی و علمی است. زیرا ذهن انسان بدون دریافت داده‌هایی از جهان بیرونی خود، قادر به تولید معرفت نیست. داده‌هایی که در تشکیل معرفت توسط ذهن شرکت می‌کنند بر دو گروه‌اند، یک دسته مثل رنگ، اندازه و شکل...

در نگاه قرآن و «دین» اسلام،

رابطه ماده و معنا و دنیا و آخرت

به این صورت مطرح نشده

است. آنها در دو قلمرو مستقل

از یکدیگر جدا نیستند

به طوری که توجه به یکی مستلزم

چشم پوشیدن از دیگری باشد

۱۳۸۱
۲۸



دوران عصر روشنگری و مستقیمیت

دوران عصر روشنگری و مستقیمیت

دوران عصر روشنگری و مستقیمیت

می‌شناسند و این زبان برای پدیدارهای فیزیکی از جنس محرکها و مواد فیزیکی، برای پدیدارهای شیمیایی از جنس محرکها و مواد شیمیایی، هستند و محرکهای انواع موجودات زنده از گیاهان و حیوانات و انسان از جنس و مواد و علائمی است که برای «شعور» آنها ناشناخته نیستند. دو واکنش به این

پرسشها یا محرکهاست که آن موجودات حقایق درباره ساختار درونی کارکرد و خواص و استعدادها، حالات و وضعیت‌های گوناگون خویش را در معرض دید و فهم محقق قرار می‌دهند. اگر پدیداری که مخاطب و طرف گفت‌وگویی دانشمند است، به هر دلیل از سخن گفتن یعنی نشان دادن واکنش نسبت به علامت‌ارسالی از سوی دانشمند خودداری کند، وی هرگز قادر به کسب شناخت و تولید معرفتی علمی از آن پدیده نخواهد شد.

پس ذهن یا نیروی خرد آدمی، تنها از طریق گفت‌وگو و تعامل فعال و شعورمند با دیگر پدیدارها، قادر به تولید معرفت علمی و حقیقی است. تا زمانی که چنین تعاملی میان شعور انسان (دانشمند) و شعور موضوع شناسایی برقرار نشود، همه آگاهی‌های وی از موضوع، از مرتبه حدس و گمان و یا فرضیه‌هایی که بر پایه دانسته‌های قبلی و مشاهده‌های سطحی اولیه تشکیل شده‌اند، فراتر نخواهد رفت. معرفت صحیح و حقیقی محصول تعامل و گفت‌وگو میان دو شعور، ذهن آدمی و مخاطب او یعنی موضوع تحقیق است. پس ذهن در تولید

نشانه‌هایی آشکار و عینی‌اند که مستقیماً توسط حواس به مرکز ادراک منتقل می‌شوند، دسته دوم، حقایقی هستند که مستقیماً در تماس با گیرنده‌های حسی قرار ندارند. بلکه ضمن تعامل فعال با آنها بر ذهن آشکار و ادراک می‌شوند. معرفتهای نوع اول تنها بخشی

از دانسته‌های بشریند که با مشاهده متغیلاته حوادث و واقعتهای عینی و محسوس، حاصل می‌شوند. این نوع دانسته‌ها، آگاهی اندک و سطحی از پدیدارها بدست می‌دهند، در حالی که برای فهم عمیقتر واقعیتها چه با هدف تسلط بر آنها و چه بخاطر برقراری یک تعامل خلاق و دوسویه با آنها، به داده‌هایی نیاز است که تنها از راه «گفت و گو» و «تعامل» شعورمند حاصل می‌شوند! اکثر معرفتهای علمی محصول نوع دوم فعالیت ذهن‌اند. بدین ترتیب که محقق با آگاهی که از «زبان نشانه‌ها» دارد پرسشهایی در برابر پدیده‌های مورد نظر طرح می‌کند و آنها را تحریک و وادار به پاسخگویی و عکس‌العمل می‌نماید. پاسخ (واکنش) موجودات زنده به پرسشهای (محرکهای) محققان پاسخی است «شعورمند» و حامل حقایقی که در نگاه ساده و متغیلاته، از دیدها پنهان می‌مانند. زیرا کنشها و واکنشهای همه موجودات زنده توسط سیستم حساس اطلاعاتی که همان شعور است، هدایت و کنترل می‌شوند. محققان دوگفت‌وگو و تعامل با پدیدارها از «زبان» استفاده می‌کنند که پدیدارها

کانت با اثر بزرگ خود «نقد عقل نظری» کار دکارت را تکمیل کرد، با محدود کردن توانایی عقل بشر به درک واقعتهای

مشاهده‌پذیر، امور معنوی مانند

خدا، روح، وجدان و حیات

جاودان را از حوزه فعالیت عقل

نظری بیرون نهاد. با این کار راه

را برای معنویت‌زدایی و سکولار

کردن حیات اجتماعی و سیاسی

و فرهنگی بشر هموار نمود

معرفت از همکاری ذهن (شعور) غیر خود بی نیاز نیست. لذا «خودبنیادی خرد» اگر به معنای بی نیازی از همکاری و تعامل با شعور «آن دیگری»، انسان و یا غیر انسان باشد، واقعیت ندارد. معنای درست خودبنیادی خرد این است که در جهان انسانی ما هیچ معرفتی تولید نمی شود مگر آنکه شعور یا خرد انسان فعلا نه وارد تعامل و گفت و گو «با شعور دیگری» بشود و «آن دیگری» همه پدیدارهای جهان واقعی، از جمله فاعل شناساگر را در بر می گیرد. در ضمن اگر پدیده ای به فرض وجود داشتن، نشانه ها و آثار وجودی اش، در حوزه مشاهده انسان قرار نگیرد. و یا با شعور انسان وارد گفت و گو و تعامل نشود، هرگز انسان بوجودش پی نخواهد برد و شناختی از وی بدست نخواهد آورد.

حال ببینیم نسبت معرفتهای وحیانی (دینی) با اصل خودبنیادی خرد آدمی چیست؟ اگر برداشت اول را ملاک بگیریم، آنها با اصل در تضادند و خارج از محدوده معارف بشری قرار می گیرند. ولی دیدیم که برداشت مزبور فاقد معنای علمی و تجربی است و این نوع خودبنیادی عقل واقعیت ندارد. اما با برداشت دوم که مستند به فعالیت های علمی و پژوهشی بشر است وجود معارف اصیل وحیانی تعارضی با اصل خودبنیادی خرد انسان ندارد. زیرا آنها نیز همانند سایر معارف علمی بشر، محصول تعامل خلاق میان شعور انسان (پیامبر) و شعور دیگری (خداوند) می باشند.

محل تکوین این نوع معرفت نیز، ذهن آدمی است بنابراین نمی توان (و نباید) معارف اصیل وحیانی را به این عذر که در کانونی بیرون از خرد آدمی تولید شده اند، از مجموعه معارف بشری بیرون نهاد. نیروی خرد دانشمند هنگام تولید معرفت علمی، پرسشها و معماهای خود را در برابر شعور پدیدارها و موجوداتی که هدف شناختند، مطرح می کند و پاسخهای آنها را به زبان «نشانه ها» به نحوی شهودی فهم می نماید و سپس آنها را در قالب زبان علم برای جامعه علمی و دیگر افراد بیان می کند. در این مورد خرد پیامبر پرسشها و معماهای خود را در برابر شعور خداوند مطرح می کند و پاسخ را که به صورت نشانه و اشاره (وحی) است فهم می کند و در قالب زبان و فرهنگ عامه برای عموم بیان می نماید.

ب) اگر قضایائی را که دانشمند بعد از گفت و گو و تعامل خلاق با شعور پدیدارها طرح می کند، بتوان با روشهای معتبر علمی در معرض تحقیق و آزمون قرار داد و در صورتی که در آزمونهای متعدد تأیید شدند، به عنوان اصول و قواعد مسلم علمی پذیرفته شوند. معارف اصیل وحیانی نیز قابلیت آزمون پذیری دارند و پذیرش آنها مشروط به تأیید صحت آنها در جریان مشاهده و تحقیق روی مصادیق واقعی آنها شده است.

با توجه به این دو ویژگی قبول اعتبار معرفتهای

دینی (وحیانی) مفایرتی با اصول معرفت شناختی سکولاریته ندارد و نمی توان با تکیه بر مبانی سکولاریته و اصل خودبنیادی خرد آدمی، مطلق معارف دینی را خارج از حوزه فعالیت عقل بشری توصیف کرده آنها را طرد و یا به حاشیه راند. لذا برای آن نوع حرفی گرای که چشم بسته منکر اصالت معارف وحیانی است نمی توان اعتبار علمی قائل شد.

بدیهی است که همه معارف دینی مشمول ویژگیهایی که شرح دادیم نمی شوند. معرفت وحیانی حقیقی، محصول گفت و گو و تعامل میان شعور پیامبر و شعور خداوند بوده، اعتبار و صدق گزاره های خود را مستند به آزمون عقلانی در مواجهه با واقعیتها می نماید. به همین خاطر «سکولار» می باشند.

۲- مفاهیم دو تقابلی

مفاهیم دوگانه که هایدگر یاد آور شده است، در تفکر مغرب زمین، از افلاطون به این طرف، یک سلسله مفاهیم دوگانه به صورت تقابلی وجود داشته اند. اینها هرگز قابل جمع نبوده اند، به طوری که حضور یکی مستلزم غیبت دیگری است. یعنی همواره مرکزیت و حضور و غالبیت از آن یک وجه بوده و وجه دیگر سرکوب و به حاشیه رانده شده است. برخی از این مفاهیم دوگانه عبارتند از عین و ذهن، ماده و معنا، جسم و روح، طبیعت و ماوراء طبیعت، سفید و سیاه، حضور و غیبت، مذکر و مؤنث، تاریکی و روشنائی، حقیقت و واقعیت، حقیقت و مجاز. در تفکر متافیزیکی غربی، همیشه یک وجه در مرکز توجه و حضور قرار می گرفت، به طور مثال از دیر باز نرینگی در مرکز قرار داشته و میدیونگی از عرصه غایب و سرکوب شده است.

یا کلهسای قرون وسطا، روح و عالم ملکوت را در مرکز قرار می داد و جسم و دنیای ذهنی را تحقیر و سرکوب می کرد و به حاشیه می راند. در اومانیسم چه در دوران باستان و چه بعد از رنسانس، به عکس جسم و زندگی مادی و دنیوی را از حاشیه و غیبت به مرکز و حضور انتقال داد و وجه دیگر یعنی روح و معنا و آخرت را سرکوب و طرد نمود و حال آنکه تفکر توحیدی و اندیشه غالب در اکثر فرهنگهای شرقی این دوگانگی تقابلی را نمی پذیرد. و یک وجه را قربانی وجه دیگر نمی کند. به عبارت دیگر تقسیم جهان هستی به قلمروهای دوگانه و جدا از هم طبیعت (زمین) و ماوراء طبیعت (آسمان) و یا دنیا (زندگی جسمی و مادی امروزی) و آخرت (زندگی روحانی در ملکوت خدا و بعد از مرگ) ربطی به آموزه های وحیانی توحیدی ندارد و زاینده متافیزیک غربی و تعالیم کلیسای مسیحی است. «سکولاریسم» در ضدیت با تفکر قرون وسطائی، مرکزیت و اصالت را از امور دینی و روحانی سلب و آنها را سرکوب و به حاشیه راند و عرصه زندگی بشر را میدان حضور و سلطه امور مادی و دنیوی قرار داد. از سوی دیگر، واقعیت های جهان هستی

**در سایه کوشش های متفکرانی
نظیر دیوید هیوم بود که روشهای
جدید کسب علم منحصر بر
تجربه و مشاهده و فعالیت ذهن
بر روی محسوسات متکی
گردیدند. به دنبال وی ماکیاولی
حوزه سیاست و قدرت را از هر
عامل غیرمادی و غیردنیوی
پاکسازی نموده و همینکار را
مارکس در قلمرو جامعه و تاریخ
انجام داد. به زعم او تحولات
جامعه و تاریخ منحصر تحت
تأثیر نیروهای محرکه مادی
انجام می گیرند**

پیامبر و خرد

عقل و ایمان

متحصر به پدیده‌های مادی و محسوس و قابل مشاهده نیست، معنویات و ارزشهای اخلاقی و دینی نیز امور واقعی و لذا تجربی و تحقق پذیرند. جهان ما آمیخته‌ای تفکیک‌ناپذیر از امور مادی و معنوی است. دوگانه انگاشتن ماده و معنا، ارزش و واقعیت، روح و جسم و... اموری ذهنی است که ما به ازاء خارجی ندارند. اینها جلوه‌ها و وجوه مختلف یک واقعیت‌اند، چنان‌که نور و ظلمت را نمی‌توان دو واقعیت جدا و منفصل از یکدیگر پنداشت. مکتب اصالت ماده، که زمانی در گذشته ادعای علمی بودن داشت، با پیشرفتهای علمی به همان اندازه بی‌اعتبار شده است که دوگانه‌انگاری میان ماده و معنا و با اصالت دادن به جهان روحانی و اعتباری دانستن مادیات! در نگاه توحیدی، ماده و معنا هر دو امور واقعی‌اند و متعلق به یک جهان می‌باشند. معنویات و ارزشهای اخلاقی همه درون جهان‌اند و خدا نیز حقیقتی است شعورمند که درون جهان عمل می‌کند و نمی‌توان آنرا از دنیا جدا و منفک نمود.

سکولاریسم با انکار واقعی بودن امور معنوی و ارزشها و هنجارهای اخلاقی و انسانی (صفات خداوند) و مطلق کردن ارزشهای مادی و دنیوی، یک ایدئولوژی ضد مذهبی است که فاقد اعتبار عقلی و تجربی می‌باشد. زیرا وجود ارزشهای اخلاقی و معنوی را همانند دیگر واقعیتها می‌توان در آزمایشهای تجربی از روی آثارشان اثبات و اندازه‌گیری و اثبات یا ابطال کرد. صداقت و راستی، مهربانی و فداکاری، عدالتخواهی و مداراجویی، عشق و پرستش و انساندوستی و دیگرخواهی همه واقعیتهایی آزمون‌پذیرند و آثار عینی آنها قابل

اندازه‌گیری‌اند. به همین خاطر، نظر کسانی هم که ارزشها و معنویات را منکر نمی‌شوند ولی آنها را غیرواقعی و غیرقابل تحقیق و تجربه برای جعلی می‌دانند را، نمی‌توان پذیرفت.

سکولاریسم تنها به انکار و قطع پد از کانون روحانی مستقل در آسمان که از بالا بر جهان زمینی نظارت و فرمانروایی دارد و نمایندگان آن حق خود می‌دانستند که بر روح و جسم انسانها و سرزمین‌ها حکومت کنند بسنده نکرده، بلکه وجود واقعی ارزشهای معنوی و اخلاقی را نیز در جهان و زندگی بشر منکر شد و با اینکار جامعه را از ارزشهای اخلاقی پاکسازی نمود. از منظر سکولاریسم، جهان یکسره تابع محرکهای مادی و قوانین مربوط به عوامل و عناصر مادی است و سیاست و اقتصاد و فرهنگ و اجتماعات منحصرأ زیر سیطره محرکها و علایق مادی و سود و با لذت جویی و قدرت‌طلبی آدمیان قرار دارد. بر طبق این ایدئولوژی، ارزشهای اخلاقی و معنوی یا وجود واقعی ندارند و یا اگر هم وجود داشته باشند، قابلیت فهم عقلی و آزمون و ارزشیابی علمی ندارند و لذا باید سرکوب و به حاشیه رانده شوند. رفتار و کنشهای اجتماعی

انسانها در جامعه یکسره تابع محرکها و علایق مادی است و آنها جز بخاطر جلب و اثبات هر چه بیشتر منفعت مادی و کسب قدرت به منظور سلطه بر جهان و استخدام و استثمار دیگران وارد میدان فعالیت و رقابت سیاسی و اقتصادی نمی‌شوند. جامعه میدان رقابت میان افراد و گروهها و طبقات اجتماعی برای جلب سود بیشتر و بهره‌برداری وسیعتر و دست‌یافتن به مالکیت و قدرت است. سرمایه‌داری غرب با تکیه بر ایدئولوژی سکولاریسم و با بهره‌مندی هر چه بیشتر و تولید نامحدود از طرق سلطه بر طبیعت، ابزار کردن انسانها را در دستبردار خود قرار داد. محصول چنین رویکردی، جهانی سرشار از نزاع و جنگ و طبیعتی تخریب‌شده و جامعه‌هایی آکنده از خشونت و نزاع بر سر اثبات سود و سرمایه؛ قدرت بیشتر و احراز سلطه انحصاری و غیرقابل رقابت بر جهان است. جنگهای ویرانگر و خشونت‌های سیستماتیک و نهادینه شده و تبعیض و شکاف طبقاتی و مناسبات مبتنی بر سلطه و منطقی ستیز و دشمنی، همه محصول سکولاریسمی است که کوشید جهان و حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی انسانها را از همه ارزشهای اخلاقی و انسانی و حقایق معنوی تهی کند و آنها را یکسره بدست محرکهای مادی فزون‌طلبی، سلطه‌جویی و سود و قدرت بسپارد. نتیجه «غیرواقعی» پنداشتن ارزشها و محرکهای اخلاقی و معنوی، تعریف انسان به عنوان موجودی صرفاً مادی و تابع محرکهای سودجویی و انکار علایق و محرکهای معنوی و اخلاقی در انسان منجر به این شده است که هنگام عقد میثاقها و قراردادهای اجتماعی و تدوین قوانین و مقررات برای تضمین امنیت، صلح و همکاری و همزیستی میان افراد و جلوگیری از تجاوز به حقوق یکدیگر به جای تکیه بر محرکهای اخلاقی و معنوی و ارزشهای غیرمادی به عواملی مادی چون اسلحه و خشونت و جنگ اتکا نمایند. در نظام آموزش و پرورش نیز برای پژوهش و تعلیم و تقویت این دسته علایق و محرکها جای پیش‌بینی نمی‌کنند. پژوهشهای اجتماعی و تحقیق و ارزشیابی مناسبات میان افراد و گروهها، تنها عوامل و محرکهای مادی مورد مشاهده و مطالعه قرار می‌گیرند و فرضیه‌ها و نظریه‌ها عموماً بر پایه این عوامل و رقابت مادی میان افراد و گروهها، تنظیم و تدوین می‌شوند. رنتم نیست که در این پژوهشها، محرکهای معنوی و اخلاقی در افراد و گروهها و اثرات آنها در نوع کنشهای جمعی و آثار و پوی آموهای اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنها اندازه‌گیری و نتایج آنها به جوامع انسانی عرضه شوند. هم چنین، در تبلیغات سیاسی، تجاری در برنامه‌های آموزش و پرورش هم بر تقویت حساسیت‌ها و به علایق مادی و پیروزی در رقابت بر سر جلب سود با قدرت و سلطه بیشتر و از بین بردن رقبا تأکید می‌شود.

سرافجام ماکس وبر، ویژگی
دوران مدرن را توسعه یروکراتیک
خواند. عقلانیتی که تمامی
نهادهای اداری و روابط
اجتماعی و اقتصادی را در
برمی‌گیرد و سنت را که پیش از
این اسباب مشروعیت بود از
میدان خارج می‌نماید

از رویکرد سکولاریستی به انسان و جامعه انسانی نباید جز خشونت و تخریب و سلطه و تمیض و تشدید شکاف میان فقر و غنا انتظار دیگری داشت. دین و وحیانی، «سکولاریسم» را نمی‌پذیرد، بلکه با سکولاریته‌ای هم‌دلی و موافقت دارد که جهان واقعی را ترکیبی از واقعیت‌های مادی و معنوی و انسان زنده را آمیزه‌ای از محرک‌های جسمی، روانی و علایق مادی و معنوی می‌داند.

با رویکرد و نگاه صرفاً مادی به جهان و زندگی انسان، صحنه‌های زیادی از رویدادهای اجتماعی و تاریخی و بخش بزرگی از کنش‌های انسانی و اجتماعی، که بیانگر آرمان‌گرایی، فداکاری در راه رهایی انسانها و خدمت به هم‌نوع و از جان گذشتن در راه حفظ شرف و ایستادن بر سر حقیقت و عقیده و ایمان و مقاومت در برابر ستم و نابرابری و آمادگی برای فدا کردن مایه‌های حیات به‌لویزیک در راه امور معنوی چون آزادی، حقیقت، عدالت، برابری، صلح و مهربانی زیبایی و دیگر تجلیات روحی و معنایی انسان قابل توصیف نمی‌باشند.

در نگاه دین همه این ارزشها و تجلیات، «دین جهانی» و «انسانی» هستند و تنها به یاری خرد آدمی شناخته و فهم می‌شوند. آخرت جهانی منفک و بیرون از جهان انسان نیست، دنیا و آخرت دو قلمرو مستقل، یکی در زمین و دیگری در آسمان، یکی پیش از مرگ و دیگری بعد از مرگ، یکی متعلق به ماده و جسم و دیگری متعلق به روح نیستند. معنویت، اخلاقی، ارزش و آخرت، پدیده‌هایی متعلق به فعالیت‌های حیاتی انسان در جهان و در روی همین زمین هستند.

آنها مراتب و سطوح مختلف زندگی و رفتار انسان‌اند. به همین خاطر عموماً سکولار (عرفی) می‌باشند. قرآن می‌گوید شما انسانها از همین زمین پدید می‌آید و رشد و زندگی می‌کنید. در همین زمین می‌میرید و در همین زمین تجدید حیات می‌کنید. (تفاوت اساسی میان این نوع عرفی دیدن با آن نگاه عرفی که در جوامع غربی غلبه پیدا کرد در اختلاف بین فهم قابلیت‌های بشر و مراتب تعقل و اندیشه‌ورزی و تفسیر ناقصی که از واقعیت جهان و پدیدارها بدست می‌دهند، می‌باشد. دین برای نیروی خرد خلاق آدمی اصالت قابل است و جز آن منابع دیگری برای تولید معرفت بشری نمی‌شناسد. دین میان اصالت خرد انسان و تعامل و عقل آدمی با شعور الهی (چنانکه با شعور دیگر موجودات و پدیدارهای جهان) تعارض و تناقض نمی‌بیند. زیرا تعالیم دینی (قرآنی) همه منشاء و مایه‌ی عقلانی دارند و همانطور که پیامبر تأکید فرمود «هر چیزی بر پایه‌ای استوار است و اساس دین خرد است.» اولاً تنها معرفت و حیاتی نیست که به طریق شهودی - وحیانی - دریافت می‌شود، هر حقیقت علمی بدیع و هر اثر

هنری و زیباشناختی تازه، از منبعی شعورمند، بر ذهن آدمیان تابیده می‌شود و به یاری نیروی تفکر ادراک می‌گردد. به عبارت دیگر، پیامبر معانی مندرج در نشانه‌ها و اشارات وحی را با نیروی عقل و شعور خویش و از طریق تفکر بر روی آنها درک کرده در قالب زبان و فرهنگ قوم خود بیان می‌نماید. ثانیاً هرکس که با گزاره‌های وحیانی زو‌برو می‌شود می‌تواند در محبت آنها تردید کند و سپس برای رفع تردید، آنها را ضمن مشاهده واقعیت‌ها و تعقل و تفکر بر روی آنها به آزمون بگذارد. در نتیجه معرفت و حیاتی در ذهن انسان بازتولید شده و همه ویژگی‌های معرفت بشری (عقل آدمی) را در خود دارد.

دین، از نیروی عقل انتظار دارد نه تنها نزدیکترین پدیدارها و واقعیت‌ها را ببیند و فهم کند، که به دورترین آنها نیز نظر افکند و توجه داشته باشد. «آخرت دینی» یعنی دوراندیشی و جامع‌نگری، لکه خصالت فیلسوفان است. «تفکر حقیقی» یعنی به ظواهر بسنده نکردن و به نتایج کوتاه مدت و فوری یک تصمیم و عمل اکتفا نکردن و به پی‌آمدهای بعدی و درازمدت آن، در آینده نزدیک و دور نیز اندیشیدن و آنها را به حساب آوردن. در تفکر دینی (اصیل)، آخرت با دو معنا بکار رفته است که هیچکدام از آنها با نگاه سکولار به جهان مغایرت ندارند:

اول، دوراندیشی و آینده‌نگری در برابر کوتاه‌اندیشی و نزدیک‌بینی رویکردی کاملاً «دنیوی» است که در آن اقدامات فرد از هر نوع مادی و جسمی یا فکری، روانی، فوری یا اجتماعی، برخاسته از محرک‌ها و هدف‌هایی است که دست‌آورد‌هایی فوری و کوتاه مدت و در عین حال گذار و ناپایدار و آثار و نتایج بلندمدت در همین حال زیان‌بخش و آزاردهنده در پی دارند، در نتیجه به جای آنکه نیروهای خلاقه و زندگی‌بخش جسمی، روانی و فکری، فرد را تقویت کرده و تکامل بخشند، آنها را ضعیف و بیمار، معلول و مهذب می‌کنند. به عکس رویکرد «آخرت‌گرا» آن است که هر گاه برای فرد در زمان تصمیم‌گیری و انتخاب میان دو نوع کنش، که یکی تأمین‌کننده لذات و دست‌آورد‌های مادی فوری و کوتاه مدت یعنی «ناپایدار» و در عین حال «مخرب» زندگی و دیگری در بردارنده نتایج و دست‌آورد‌های بلندمدت و پایدار و در ضمن مقوم زندگی و سلامت جسم و روان و اندیشه تناقضی پدید آمد، ارزش‌هایی را که پایداری حیات او را در بلندمدت تضمین می‌کند انتخاب نماید.

دوم، اصالت دادن به ارزشها و حیات معنوی و فکری و روحی که پایدارند و موجب ماندگاری و اعتلای حیات آدمی‌اند، در برابر ارزشهای ناپایدار مادی و غیرمادی که مخرب و مسبب بیماری و اضمحلال زندگی‌اند، از هر دو منظر ارزشی و توصیفی، «دنیا» در نگاه وحی، آن

انتخاب پروژه سکولاریسم از موضع سرخوردگی و واکنش منفی نسبت به حکومت دینی، قطعاً به نتایج مطلوب و مورد انتظار طرفداران آن نمی‌انجامد. این پروژه هر اندازه کلاسز و ضروری جلوه کند، باید با خور و بورس کافی در جریان نقد و بررسی عقلانی و مباحثات درازمدت در فضای عاری از خشونت و اجبار و عجله فهمیده شود و مورد قبول یا رد قرار گیرد

پایان
۵۲

نوع زندگی، رفتار و مناسبات اجتماعی و انسانی است که جهت‌گیری‌شان بر ضد تجاوز و ستم، بی‌عدالتی، دروغ و فریب، خشونت و سلطه و استعمار است و «آخرت» آن نوع زندگی و روابط و مناسبات میان انسانها است که متکی بر تعقل و تفکر، دوراندیشی، خیرخواهی، حقیقت و عدالت و برابری و صلح و دوستی و مهربانی و خلاقیت زایشگری است. پس دنیا و آخرت، بیانگر دو نوع نگاه، دو شیوه تعقل و دو دسته ارزشها و صداقتها در زندگی فردی و مناسبات اجتماعی‌اند و هر دو درون همین جهان جریان دارند و کارگزار آنها نیز «انسان» است.

حرف اصلی سکولاریسم این است که باید از دخالت هر عامل و عنصر معرفتی، سیاسی و یا تشکیلاتی که برخاسته از فعالیت عقل بشری در تعامل میان انسانها با هم و با جامعه و مرتبط با زندگی این جهان نیست، در شئون مختلف جامعه، سیاست، اقتصاد، فرهنگ... جلوگیری شود؛ این امور باید بر طبق رویه‌ها، سیاستها و هنجارهایی عرفی و برآمده از خرد جمعی افراد جامعه، اداره و سامان داده شوند. مخالفت سکولاریسم با دخالت دین در این گونه امور از این بابت است که گویا عقاید، سیاستها و احکام دینی، بدون دخالت عقل بشری پدید آمده‌اند و خارج از نظارت عقلانی انسانها به اجزا گذاشته می‌شوند. مخالفت با دخالت نهادهای دینی در اینگونه امور نیز مستند به این دلیل است که مبنای مشروعیت دخالت آنها، به جای آنکه درون جامعه و مبتنی بر عقل و اراده و خواست جمعی افراد و جامعه باشد، در بیرون از جامعه و خارج از عقل و خواست بشری قرار دارد و نهادهای دینی با استناد به آن

منابع رای و اراده خود را بر مردم تحمیل می‌کنند. در سکولاریسم به هر آنچه برآمده از فعالیت عقلانی و تجربه بشری (عرف) است ابطال داده می‌شود و مخالفتش با دخالت دین به خاطر آن است که دین را بر آمده از معرفت و تجربه‌ای بشری نمی‌دانند.

ولی ما این نکته را نشان دادیم که معرفت و حیاتی در کلیت خود پدیده‌ای انسانی و برآمده از فعالیت شعور آدمیان است و همانند آنچه در یک اکتشاف علمی رخ می‌دهد، گزاره‌های دینی ابتدا توسط یک فرد (پیمبر) دریافت و به مردم عرضه و توصیه می‌شود. این توصیه و تبلیغ و تعلیم اولاً بدون اجبار و تحمیل انجام می‌گیرد. ثانیاً از مردم می‌خواهد که با تکیه بر نیروی تعقل و استفاده از روش مشاهده و تجربه، در آنها اندیشه کنند و اگر معقول و سازگار با مصالح اساسی خود و جامعه بشری یافتند، بپذیرند. به این ترتیب، گزاره‌ها و ارزشهای دینی، به رغم منشأ الهی‌شان ماهیت عرفی (سکولار) دارند. زیرا نه فقط خاستگاه اولیه آنها نیروی خرد است، بلکه بعد از آزمون بین‌الذهانی و بازتولید در خرد جمعی و تجربه بشری، مقبولیت و رواج

می‌یابند. به همین دلیل، آمیختگی (ارزشها و معتقدات دینی) با حیانت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، هیچگونه مغایرتی با اصول سکولاریته ندارد! ولی در مورد احکام شریعت و یا دخالت نهادهای دینی قضیه فرق می‌کند. بخش عبادی و شعائر شریعت که به رفتار دینی افراد و یا مراسم دینی آزاد و داوطلبانه دهنداران در درون زیست جهان مربوط می‌شود، تا زمانیکه بدون اجبار و تولید مزاحمت برای حقوق فردی و مصالح عمومی جامعه در عرصه خصوصی مطرح و انجام می‌شوند، همانند سایر پدیده‌های عرفی برآمده از خواسته‌های مردم بوده مغایرتی با سکولاریته ندارند اما عمل به آن بخش از مقررات شریعت که مرتبط با حیات جمعی و حقوق و امور عمومی است و با الزام و اجبار همراه است، به دو شرط با اصول سکولاریته مغایرت نخواهد داشت. شرط نخست این که مقررات شریعت ضمن تعامل و گفت و گوی آزاد و عاری از اجبار در درون جامعه مقبولیت پیدا کنند و شرط دوم این که همانند دیگر قراردادهای اجتماعی توسط خرد جمعی و مبتنی بر رضایت و رأی مثبت (ضابطه‌مند) مردم به تصویب برسند. سکولاریته با آن نوع دخالتی مخالفت دارد که خرد جمعی و اراده و خواست عمومی را نادیده بگیرد و به استناد منابع بیرون از شعور و اراده انسانها، بر آنها تحمیل شود. و حیاتی بودن تعالیم دینی فی‌نفسه، مغایرتی با عرفی بودن آنها ندارد. بیشتر اموری که در حال حاضر عرفی شناخته می‌شوند، ابتدا توسط افرادی پیشنهاد و عرضه شده‌اند. قوانین و مقررات عرف محصول فعالیت عقلانی یک فرد یا تعامل میان تعدادی افراد است. که بعد از جلب رضایت و رأی موافق مردم یا نمایندگان منتخب آنها، مشروعیت پیدا کرده‌اند. آندسته از احکام و مقررات شرع نیز که از سوی گروهی حقوقدان انتخاب و تدوین و برای تصویب به مراجع قانونی پیشنهاد می‌شوند، به رغم منشأ شرعی‌شان، در ردیف قوانین عرف یعنی برگزیده عقل بشری قرار می‌گیرند.

اکنون می‌توان تمایز میان دو مفهوم سکولاریته کردن دین و دین سکولار را مشخص کرد. فراموش نکنیم که در این جا مبنای بحث و داوری ما دین اسلام و آن هم با تعریفی است که قرآن ارائه داده است.^(۱) در فرهنگ قرآن دین متمایز از شریعت و فقه و مشترک میان همه انبیاء الهی و تنها سنتها و ارزشهای الهی را شامل می‌شود و این سنتها و ارزشها همان تجلیات صفات و افعال خدا در آفرینش جهان و بویژه انسان هستند. بطوری که در صدر آنها عقلانیت و عقلگرایی، آفرینندگی، آزادی و عدالت و حقیقت و مهربانی و شفقت و رحمانیت قرار دارند. در جهان بینی دینی قرآن، هدف و موضوع رسالت انبیاء، انسان و زندگی او بر روی زمین و در همین جهان است که در آن به وجود می‌آید و پیوسته تجدید حیات پیدا

معنای درست خودبنیادی خرد این است که در جهان انسانی ما هیچ معرفتی تولید نمی‌شود مگر آنکه شعور یا خرد انسان فعالانه وارد تعامل و گفت‌وگو با شعور دیگری بشود و آن دیگری، همه پدیدارهای جهان واقعی، از جمله فاعل شناساگر را در برمی‌گیرد

می‌کند، اگر نگاه دین به مقولاتی چون رابطه انسان با خدا و عقل و وحی و نیز ارزشهای مادی و معنوی را ملاک داوری قرار دهیم، در این صورت دین اسلام در تعریف خالص و ناب خود «دین سکولار» است. به شرطی که جهان واقعی را تهی از ارزشها و امور معنوی فرض نکنیم و از امور مادی و دنیوی جدا ندانیم و به جای «سکولاریته» به «سکولاریسم» اصالت ندهیم. به همین خاطر بنظر من نوسازی یا بازسازی اندیشه دینی اسلام نه با هدف سکولار کردن آن که تحصیل حاصل است، بلکه بمنظور دریافت پاسخ به پرسشهای جدید و نیازهای انسانها و جوامع مدرن انجام می‌گیرد. یعنی هدف از «مدرن» یا به «روز» کردن تعالیم دینی، بازخوانی آنها به زبان و گفتمان مدرن است نه «تجدیدنظر» و «تأویل» بخاطر سکولار کردن آنها. «عمل سکولاریزاسیون» برای ادیان یا قرائت‌هایی از دین ضرورت دارد که اصول و اعتقادات آنها بر تقابل وجدانی میان خدا و طبیعت جسم و روح، ماده و معنا، دنیا و آخرت و عقل و وحی مبتنی است. آنها ناگزیرند با استفاده از روشهای تأویل (هرمنوتیک) قرائتی سکولار از دین ارائه دهند و نه اساساً سکولاریته را متکرشوند رد کنند. ولی تعالیم اصیل دین اسلام همه مربوط به واقعیتها و حقایق این جهان و بر محور زندگی و وضعیت انسانی و حاصل تعامل خلاق میان شعور خداوند و نیروی خرد بشرند، خداوندی که نه از جایگاهی بیرون یا در ماوراء طبیعت بلکه از درون وجدان بشری با او گفت‌وگو می‌کند. از این رو همه ارزشهای معنوی و اخلاقی دین که تجلی صفات خدا هستند واقعیت‌هایی قابل مشاهده، تجربه و آزمون در همین جهان‌اند که توسط خرد انسان فهم و بیان می‌شوند.

جدایی دین از سیاست و حکومت

برجسته‌ترین وجه سکولاریسم و نیز لائیسزم که بیشترین مباحثات و مجادلات کلامی و عملی را به خود معطوف داشته است، مخالفت آن با هر نوع دخالت دین در حکومت و سیاست و امور اجتماعی است. در این مورد نیز همانند وجوه معرفت‌شناختی (عقلانیت) انسان‌شناختی (اومانیزم)، هستی‌شناختی، (دوانگاری دنیا و آخرت) سوء برداشت‌های جدی وجود دارد. زیرا مفاهیم مزبور نزد نویسندگان مختلف و در ذهن اکثر خوانندگان، مخدوش و مغشوش‌اند. بدین معنی که چون از چهار مفهوم کلیدی این مبحث یعنی دین، حکومت، سیاست و سکولاریته، برداشت‌های متفاوتی وجود دارد، غالباً این معانی با هم خلط می‌شوند و در نتیجه معلوم نیست که هرکس بدزستی از چه چیز سخن می‌گوید. از این رو، ابتدا باید توضیحی هر چند کوتاه از معانی این چهار مقوله بدست داد تا به وحدت نظری نسبی دست یافت.

پایان

نادر ابراهیم

دین را مفاهیم و مقولات رایج و مرتبط با دین عبارتند: از دین، معتقدات و ارزشهای دینی، مذهب، شریعت، فقه، نهاد دینی و مذهبی، روحانیت و متولیان و سخنگویان مذهب، بدیهی است که نسبت این مقولات با سکولاریته یکسان نیست. نزد بیشتر افراد، دین و یا مذهب، در بردارنده همه این معانی و مصادیق است. بطوری که وقتی کلمه «دین» یا «دینی» را می‌شنوند، مصادیق فوق به یک اندازه و مرادف با یکدیگر در ذهن متبادر می‌شود. بسیاری عادتاً «دین» یا «دینی» را مساوی مذهبی، متشرع، روحانی و... بکار می‌برند. در صورتیکه اینها با هم فرق دارند و در نتیجه نسبتشان با مقوله سکولاریسم و مفاهیم حکومت و سیاست و جامعه متفاوت خواهد بود. در این نوشته با برداشت از قرآن، دین صرفاً به معنای اصول و معتقدات یا جهان‌بینی توحیدی و نظام ارزشهای الهی بکار رفته است، «دهندار» حقیقی کسی است که به شیوه‌ای، تعلیمی یا تجربی و نه تقلیدی و موروثی و نه از روی اکراه و اجبار، به وجه معنوی و اخلاقی جهان که تجلی وجود، افعال و صفات خداوند و تعامل شعورمند او با جهان است، باور دارد و با رویکردی اخلاقی و معنوی به کنش با خود و دیگران می‌پردازد. با این تعریف، همه پیامبران الهی تماماً بر یک دین بوده‌اند. در قرآن این دین واحد «اسلام» نامیده شده است. لذا آنجا که می‌گوید، «دین نزد خدا اسلام است»^(۱) نظر به دین واحد همه انبیاء از نوح و ابراهیم تا موسی و عیسی و محمد دارد و اگر می‌گوید «جز «اسلام» دین دیگری نزد خدا پذیرفته نیست»،^(۲) نظر به دین همه انبیاء توحیدی دارد و نه فقط دینی که امروز با نام اسلام هویت خاص پیدا کرده است. هر چند در حال حاضر و در طول تاریخ، «اسلام» عنوانی است که فقط برای آخرین دین توحیدی و شریعت وابسته به آن بکار می‌رود و از مذهب برلی توصیف، شاخه‌ها و فرقه‌های گوناگون که در ذیل یک دین واحد قرار دارند استفاده می‌شود، مثل مذهب تسنن و تشیع در اسلام و یا کاتولیک و پروتستان در مسیحیت، شعائر و احکام و مقررات فقهی متعلق به هر یک از ادیان و مذاهب را «شریعت» می‌گویند. بعضی ادیان فاقد شریعت ویژه هستند. قرآن، میان دین و شریعت فرق نهاده است. در این کتاب، دین راستین از آغاز تا امروز، «واحد» بوده و اسلام نام دارد. یعنی همه پیامبران دارای یک دین بوده و هستند. ولی شریعت‌های گوناگون داشته‌اند. دین، واحد است و شریعت متکثر. ملل و اقوام مختلف پامت‌ها، با داشتن دین واحد، شریعت‌های مختلف دارند. قرآن پیروان همه ادیان توحیدی را به اتحاد حول محور تعالیم «دین» دعوت می‌کند و اصراری ندارد که همگان از شریعت واحدی پیروی کنند. به عکس تعدد و تنوع شریعت‌ها و امت‌ها را امری محتوم و ناگزیر تلقی می‌کند و ابرادی در کثرت شریعت‌ها و امت‌ها

قرآن پیروان همه ادیان توحیدی را به اتحاد حول محور تعالیم «دین» دعوت می‌کند و اصراری ندارد که همگان از شریعت واحدی پیروی کنند. به عکس تعدد و تنوع شریعت‌ها و امت‌ها را امری محتوم و ناگزیر تلقی می‌کند و ابرادی در کثرت شریعت‌ها و امت‌ها نمی‌بیند

نمی بیند. احکام فقه در درون شریعت تعریف می شوند و بخشی از شریعت یک مذهب اند. منظور از «ارزشهای دینی» همان تعالیم اخلاقی دین است که همراه با جهان بینی و اصول اعتقادی، «دین» را شکل می دهند. «نهادهای دینی» شامل، سازمانها، انجمن ها و هر نوع تشکیلاتی است که وظیفه پژوهش، آموزش و تبلیغ دین را بر عهده دارند. «علمای دینی» کسانی هستند که در علوم و معارف دینی تحقیق و تدریس می کنند و «روحانیون» کسانی اند که شغل آنها تبلیغ دین و اداره مراسم و مناسک مذهبی است. و معمولاً لباس ویژه ای بر تن می کنند و با آن لباس از دیگر مردم باز شناخته می شوند.

«دین» اصول و ارزشهای ثابتی است که در طول زمان تغییر نمی کنند و افراد یا در جریان یک «تجربه دینی» و یا بعد از یک کنکاش و جستجوی عقلانی و مطالعه و تعمق، به آن تعالیم ایمان می آورند. «ایمان» امری درونی و شخصی است و باید آزادانه پدید آید. احکام و مقررات شریعت ناظر بر شعائر و مقررات و احکام اجتماعی و عبادی است و در طول زمان قابلیت تغییر و افزایش و کاهش دارند. دین مستقل از شریعت است و بدون آن هم وجود دارد. ولی شریعت وابسته و متأثر از عقاید و ارزشهای دینی است. پس «دین» نه نهاد است و نه احکام و مقررات اجتماعی و نه فقه ۱۹ بلکه منحصرأ نوعی نگاه و فهم از عالم هستی و وضعیت انسان و جایگاه و موقعیت او در جهان مبتنی بر آن دسته ارزشهای عام اخلاقی و معنوی است که مقدمه زندگی و تنظیم کننده رابطه فرد با خویش و دیگران می باشد. به همین خاطر، طرز فکر و رفتار و

خلقیات فرد در اثر ایمان دگرگون می شود و با آن اعتقادات و ارزشها هماهنگ می گردد. لذا ایمان حقیقی امری وجودی است، لذا نمی توان از فرد خواست که به گونه ای مغایر با معتقدات و الزامات وجودی خود رفتار کند. ایمان حقیقی (و نه تحمیلی و تقلیدی و یا موزونی) قابل تفکیک از رفتار و کنشهای فرد نیست. مؤمن حقیقی، هر جا و در هر مقام و موضعی باشد، در خانواده و در نقش پدر، مادر یا فرزند، در مدرسه و دانشگاه و یا در عرصه سیاست، تجارت و تولید و رفتار، کنشها و انتخابهایی هماهنگ با ارزشهای مورد عقیده خود بروز می دهد. حال اگر این ارزشها شامل عقلگرایی، مهربانی، راستی، وفای به عهد، تولید و آفرینش، همکاری و همدردی، انصاف و عدالتخواهی، باشد او در همه حال و در هنگام انجام وظایف شغلی، ادای مسئولیتهای اجتماعی، خانوادگی، یا در روابط دوستی و خویشاوندی و یا به هنگام تفریح و ورزش و تحقیق و پژوهش و تعلیم و تربیت، همه جا این ارزشها را مد نظر دارد و خود به خود و با آگاهانه رعایت می نماید. از چنین فردی نمی توان انتظار داشت که پیش از شروع

به انجام مسئولیت های خود، آن ارزشها را از خود جدا کند و به کناری نهاده و بی اعتنا به آنها به کار مشغول شود. بدیهی است که بسته به نوع تعالیم و ارزشهای اخلاقی هر دین، مؤمنان آن دین رفتار و خلقیات ویژه ای داشته باشند. از آنجا که همه افراد فهم واحدی از تعالیم دینی ندارند، ممکن است اختلاف فهم از دین واحد سبب اختلاف رفتار دینی پیروان شود.

حال پرسش این است که آیا می توان ارزشهای دینی را از حیات جامعه جدا کرد و بیرون نهاد؟ در پاسخ باید گفت که بسترکنشهای اجتماعی افراد با هدفها و مقاصد گوناگون و برای رفع نیازهای مشترک مادی و غیرمادی است. افراد همراه با باورها و خلقیات و نظام ارزشی خود وارد تعامل و کنش اجتماعی می شوند. مردم هر جامعه خواه ناخواه به هنجارها و ارزشهای مشترک اخلاقی و فرهنگی که ضامن حفظ همبستگی، همکاری و همزیستی میان آنهاست، پایبند می شوند. در جامعه دینی نظام ارزشهای مشترک جامعه تا حدود زیادی متأثر از عقاید دینی مردم آن جامعه است. منظور آن دسته از ارزشها و هنجارهای دینی است که مانند دیگر عناصر فرهنگ، به طور بین الاذهانی (و غیر جمعی) و در موافقت با نیازهای مشترک و تجربیات جمعی شان پذیرفته و عرفی شده اند.

اما در جوامع متکثر؛ ارزشهای مشترک اجتماعی صرف نظر از خواستگاهشان، به طریقی که بیان شد، شکل می گیرند. دینداران هر جامعه ای در آن بخش از ارزشها که میان همگان مشترک است سهیم اند و در همان حال در روابط درونی خود ممکن است ارزشهای اخلاقی ویژه ای را هم لحاظ و رعایت کنند. پس حیات اجتماعی در

عرضه عمومی، در کلیت خود و در وسیعترین سطوح، همه گروهها، اقوام و پیروان مذاهب مختلف را در بر می گیرد و نیز با خرده فرهنگها، هنجارها و ارزشهای اخلاقی و دینی آمیخته است. اگر معتقدات و ارزشهای اخلاقی یک دین با حقوق و نیازهای مشترک افراد جامعه در تعارض نباشد، این آمیختگی مشکلی بوجود نمی آورد، اما اگر برخی از وجوه رفتار و اخلاقیات دینی، مزاحم اصول همزیستی و همکاری و مغایر با حقوق برابر همه افراد جامعه باشد، پیروان آن دین ناگزیر باید به اصلاح و تغییر آن معتقدات و ارزشها بپردازند و یا از دخالت دادن آنها در کنشهای اجتماعی پرهیز کنند، در غیر این صورت همکاری و همزیستی آنها با دیگران ناممکن و همبستگی میان آنها تضعیف می گردد. به بحثهای نظری و کلی در این زمینه را کوتاه کرده و به مورد خاص اسلام برمی گردیم.

مجتوای باور «دینی» در اسلام داشتن فهم و تفسیری توحیدی و معنوی از جهان هستی و ارزشها و اخلاقیاتی است که رویکردها و رفتار بیشتر افراد مؤمن را تحت تأثیر خود قرار می دهد. ارزشهای مزبور چیزی جز همان

**صفاتی چون قدرت تفکر و تعقل -
خلاقیت - عدالت، صبر - عشق -
مدارا و این ارزشها که همه
یا اغلب آنها در کلیه ادیان بزرگ
وجود دارند و موازین حقوق
بشر نیز تا حدودی مبتنی بر
آنهاست، اصولی هستند که
وجدان آزاد انسان سالم از هر
قوم و ملت و متعلق به هر
مملکت و مذهب باشد، آنها را
می پذیرد و محترم می شمارد**

صفات خداوند نیستند. صفاتی چون قدرت، تفکر و تعقل - خلاقیت - عدالت، صبر - عشق - مدارا و... این ارزشها که همه با اغلب آنها در کلیه ادیان بزرگ وجود دارند و موازین حقوق بشر نیز تا حدودی مبتنی بر آنهاست، اصولی هستند که وجدان آزاد انسان سالم از هر قوم و ملت و متعلق به هر مملکت و مذهب باشد، آنها را می پذیرد و محترم می شمارد. بنابراین اصول و ارزشهای دینی (اسلام) نه تنها قابل تفکیک از حیات جامعه و کنشهای اجتماعی افراد نیستند که برای داشتن یک جامعه سالم و روابط اجتماعی مبتنی بر صلح، دوستی، همکاری و همزیستی پایدار، ضروری هستند. این آمیختگی مغایرتی با هسته های سخت سکولاریته ندارد.

سیاست؛ بطور کلی عبارتست از تعامل قدرت و به دو معنا بکار می رود. اکثراً تعامل سیاسی را محدود به حوزه حکومت می دانند زیرا با تأثیر پذیری از دیدگاه هابز، تصور می شود که قدرت متمرکز و منحصر در حوزه و نهاد حکومت است و فعالیت سیاسی عبارت است از اقداماتی به منظور کسب قدرت، حفظ و اعمال آن در این معنا، سیاست مرادف حکومت می باشد و منظورشان از دخالت همین در سیاست، دخالت در امور مربوط به حکومت و زمانداری است.

در معنای دوم، سیاست، شامل انواع تعامل و مناسبات قدرت در همه اشکال آن در سراسر جامعه است. بیشتر معطوف به «حیات سیاسی» جامعه می شود. حیات سیاسی جامعه همانند حیات اجتماعی دارای استقلال نسبی از حکومت است. تعامل قدرت در عرصه عمومی میان افراد، گروهها و اقشار و طبقات جامعه بصورت آزاد و داوطلبانه و بر پایه ارزشها و موازین مشترک انجام می گیرد. نتایج حاصل از تعامل سیاسی در درون جامعه میان افراد با گروهها، برای هیچکس الزام آور نیست. اما نتایج تعامل در عرصه حکومت، بصورت اجرای قوانین و مقررات و فرمانها و سیاستهای مصوب، برای همه افراد جامعه الزامی است. با لحاظ کردن معنای اخیر و تفکیک سیاست در دو مفهوم ۱- حیات سیاسی جامعه و ۲- تعامل میان افراد، جناحها و گروههای و درون حوزه قدرت و حکومت، که عرصه زمانداری و سیاستگزاری است، حیات سیاسی را نمی توان از «ارزشهای دینی» که جاری در رفتار و کنشهای اجتماعی افراد اجتماع است متفک نمود. زیرا افراد و گروهها همراه با شخصیت اخلاقی و نظام ارزشهای مورد اعتقاد فرد وارد تعامل آزاد با دیگران می شوند.

اما دخالت ارزشهای دینی در مناسبات درون حکومت به دو صورت ممکن است. اول، از طریق تأثیری که در رفتار و خلقیات شخصی بازگوان صحنه قدرت دارند. دوم، از طریق تأثیرگذاری در تدوین قوانین اساسی که در آن صورت بنا به خواست و تصویب اراده عمومی ارزشهای مزبور صورت مشروع و قانونی (عرفی) پیدا می کنند.

جایگاه دین در جامعه سکولار و دولت مدرن برای تعیین جایگاه دین در جامعه سکولار و دولت مدرن، ابتدا باید از خلط مفاهیم حقانیت، با مشروعیت دینی و قانونی پرهیز کرد. حقانیت بیانگر صدق یک گزاره است و اثبات «صدق» یک قضیه به

طریق مختلف انجام می پذیرد.

نزد سنت گرایان یک گزاره دینی زمانی «صادق» است که ثابت شود از سوی خدا و پیامبر (و یا امامان) صادر شده است. آنان آزمون دیگری را برای تحقیق در صدق و کذب آن قضایا لازم نمی دانند. اما قرآن قول اشخاص و حتی انتساب یک گزاره به خدا را دلیل حقانیت آن قرار نمی دهد. بلکه آزمون گزاره در واقعیت طبیعت و تاریخ و درون نفس انسان را توصیه می کند و بر تعقل روی مشهودات اصرار می ورزد. به عبارت دیگر آزمون عقلی - تجربی را برای اثبات صدق یک گزاره ضروری می داند و مردم را از اعتماد و پذیرش کورکورانه فعل و قول اشخاص بهانه عمل به سنت (آباء و اجداد) نهی می کند. با توجه به این نکته اساسی می توان نتیجه گرفت که تعالیم دینی هر چند منشأ وحیانی دارند و محصول تعامل و گفت و گو میان شعور پیامبر و خداوند هستند، اما پذیرش آن اصول و ارزشها همانند سایر میثاقهای اجتماعی، موقوف به آزمون عقلی بین الادهانی و پذیرش آنها از سوی مردم است و بدین ترتیب است که آنها با وجود «دینی» بودن صورت عرفی پیدا می کنند.

حصول حقانیت یک گزاره، امری بین الادهانی است و ربطی به مقبولیت و یا مشروعیت (قانونی بودن) آن ندارد. چه بسا قضایایی که «راست» اند ولی مقبولیت عام یا رسمیت قانونی پیدا نمی کنند و نمی توانند ملاک عمل در اداره امور عمومی قرار گیرند. مشروعیت نیز به دو معنا بکار می رود. بسیاری دینداران، مشروعیت را «شرعی» بودن معنا می کنند، از نظر آنها حکم، قانون زمانی «مشروع» است که انتساب آن به صاحبان شریعت، خدا و رسول و... ثابت شده باشد. معنای دوم مشروعیت، قانونیت است. در این معنا حکم و فرمانی مشروعیت دارد که در مراجع ذیصلاحیت و رسمی به تصویب رسیده و صورت قانونی پیدا کرده باشد.

در یک جامعه سکولار، ارزشهای دینی با بصورت باورهای شخصی و درونی افرادند که رعایت آنها بشرطی که مغایرتی با آزادی دیگر افراد و مصالح عمومی جامعه نداشته باشد و منجر به نقض قوانین نگردد مشکلی پدید نمی آورد و مجاز شناخته می شود. یا بصورت ارزشهای عام و اجتماعی ناظر بر روابط و مناسبات میان افراد و گروهها هستند و همبستگی و همکاری میان افراد و رعایت اصول عام عدالت و عقلانیت و آزادی و حقوق عمومی را تضمین می کنند.

این ارزشها بعد از آنکه آزادانه و از طریق تعامل بین الادهانی پذیرفته و عرفی شدند، بصورت قوانین اساسی مورد تأیید و تصویب قرار می گیرند، سپس رسمیت یافته لازم الاجرا می شوند. ارزشهای مزبور احکام شرعی و فقهی را شامل نمی شوند. بسیاری از ارزشهای دینی عام و مشترک در جامعه، نیازی به «قانونی شدن» ندارند، زیرا کارکردهای مثبت آنها از طریق تعامل آزاد و داوطلبانه در عرصه عمومی ظاهر می گردند. در ضمن ارزشهایی نظیر «عدالت» و برابری اجتماعی، اقتصادی، عدالت در داوری، حاکمیت مردم بر سرنوشته خویش حرمت حق زندگی، آزادی و حیثیت انسان، حقوق کار و مالکیت... اگر به صورت قوانین رسمی و مصوب در نمانند، ضمانت اجرا به ویژه از سوی کانونهای

پاییز ۱۳۸۳

انداز ایران

قدرت پیدا نمی‌کنند.

در دولتهای مدرن و جوامع دموکرات و سکولار، بسیاری از ارزشهای دینی بعد از مقبولیت عمومی در قالب قوانین مدون به مراجع قانونی و مجالس مقتنه پیشنهاد و در آنجا تصویب می‌شوند، آنگاه در وضعیتی مشابه با سایر قوانین عرفی رسمیت می‌یابند.

دین سکولار یا سکولاریته دینی

«سکولاریته» در معنای اولیه خود عبارت است از خودمختاری و استقلال امور این جهانی در برابر نهادهای دینی و تأکید بر بلوغ فکری آدمی و مسئولیت خدشه‌ناپذیر وی در برابر سرنوشت خویش و تغییراتی که به خواست و اراده خود در جهان پدید می‌آورد. تعالیم دینی اسلام با هیچیک از این اصول در تعارض نیست. در حالی که «سکولاریسم»، ایدئولوژی ضدیت با مذهب و مطلق کردن ارزشهای مادی و انکار ارزشهای معنوی و انسانی و تعامل و ارتباط میان خدا و انسان می‌باشد.

فرایند سکولاریزاسیون به دو صورت انجام پذیر است، اول، با تفکیک میان امر دینی و امر غیردینی (با دنیوی)، تبدیل امر دینی به یک امر شخصی و درونی افراد و دین‌زدائی نه تنها از حوزه قدرت که از همه شئون حیات اجتماعی و سیاسی جامعه، با این روش، نوسازی جامعه از طریق گسست کامل از سنت صورت می‌گیرد. دوم، از طریق اسطوره‌زدائی از تعالیم دینی و بازسازی عقلانی آن در قالب مفاهیم مدرن.

انجام این نوع سکولاریزاسیون، تنها با نقد متقابل سنت دینی و پارادایم‌های تجدد امکان‌پذیر است. در این حالت، نوسازی (مدرنیزاسیون) و عرفی کردن (سکولاریته) در امتداد سنت و همراه با بازسازی و نو کردن آن، انجام می‌گیرد و هر سه حوزه نهادهای دینی، عقاید و فرهنگ و رفتار کنشگران اجتماعی را شامل می‌شود. نهادهای دینی با فاصله‌گیری از قدرت و حفظ استقلال و فعالیت در عرصه عمومی (و جامعه مدنی) به سوی انجام فعالیتهای تخصصی در تولید و علوم دینی و تعلیم و تبلیغ آزاد و داوطلبانه آن سوق داده می‌شوند. عقاید و ارزشهای دینی بر پایه مبانی عقلی و تجربی‌شان و در پاسخ به پرسشهای جدید، بازسازی و تبیین خواهند شد و این رویکرد در ضمن مستلزم پذیرش اصل تنوع و کثرت در فهم معرفت دینی و خصوصی شدن باور و ایمان دینی و اذعان به اصل خودمختاری و استقلال وجدان فردی است.

ارزشها و اصول مشترک و عام به صورت بین‌الادھانی از طریق گفت‌وگو در عرصه عمومی بازسازی و بازتولید می‌شوند و حیات سیاسی و اجتماعی مناسبات و کنشهای جمعی را تحت تأثیر می‌گیرند. استقلال امور اجتماعی از دین ریشه در فلسفه روشنگری دارد که مطابق آن، سیاست، اخلاق و ارزشهای بشری، اندیشه و معرفت، هنر، همه «باید» از زیر تأثیر و نظارت دین خارج شوند. کلیه وظائف عمومی را دولت به عهده گیرد و اصل کثرت‌گرایی و خصوصی بودن باورها و خودمختاری فرد و جدالی ارزش و اخلاق از دانش و واقعیت رسمیت پیدا کند.

طی تحولات و حوادث بعدی در جوامع سکولار غربی، به تدریج

آثار سوء تهی کردن جامعه از ارزشهای اخلاقی و مفاهیم دینی آشکار شدند و جنبش‌های نوین دینی و فکری اخلاق تازه‌ای در راستای تجدید حیات معنویت و دین‌گرایی و پیوند دوباره ارزشها و اخلاقیات با واقعیتها و حیات اجتماعی، در جوامع مدرن غربی پدید آمدند. این جنبش‌ها در اشکال گوناگون، اقبال از ادیان و عرفان مشرقی به ویژه در میان جوانان، ظهور فرقه‌های دینی و تجمعات حول محور رهبران کارپرماتیک و جنبش الهیات آزادی‌بخش در مسیحیت کاتولیک به ویژه در آمریکای لاتین، انواعی از ترکیبهای دین و مدرنیته و سنت و تجدد و دین و آزادی، عدالت و دموکراسی ظهور نموده‌اند. به عبارت دیگر، در جوامع مدرن غربی به تدریج سکولاریزاسیون نه با حذف دین بلکه، بازسازی آن برای هماهنگ شدن با دنیای مدرن، جای فرایند «سکولاریسم» را می‌گیرد. سکولاریزاسیون دین اگر بر پایه تعریف درست از دین صورت نگیرد، ممکن است به تهی شدن دین از هر محتوای اصیل و بی‌اثر و خنثی‌گشتن آن بینجامد. برای جلوگیری از این فرجام، قبلاً انجام دو تفکیک ضروری است: یکی میان اصل دین و اشکال و صورتبندی‌های تاریخی آن و دیگری میان دین و شریعت و احکام مذهبی. مشکلات و تعارضات موجود در واسطه میان دین یا عقلانیت، عرفی‌گرایی و خودمختاری انسان و نهادهای جامعه، همه مربوط به اشکال تاریخی، نهادهای مذهبی و مکتب‌های فقهی است و الاصل دین، حقایق و ارزشهای است جاویدان و دربردارنده اصولی نظیر آزادی، عقلگرایی و خودمختاری انسان.

همانگونه که پیشتر هم یادآور شدم، ماهیت و جهت‌گیری دین (در تعریف قرآن) به شرطی که ارزشها و سنت‌های الهی (تجلیات صفات خدا) را که در همین جهان هستند، از واقعیتها جدا نکنیم، سکولار است و لذا منفک کردن آنها از طبیعت و جامعه (جهان واقعی) ناممکن است. در این صورت پروژه اصلاح دین در وهله اول معطوف به بازخوانی اصول و ارزشهای دین در درون گفتمان مدرن، از طریق طرح پرسشها و نیازهای جدید در برابر آن است: و در وهله دوم، منطبق کردن شریعت و فقه و رفتار دینی از یک طرف با اصول و ارزشهای دین و از سوی دیگر با نیازها و مقتضیات عصر جدید و انسان معاصر است. □

پی‌نوشت‌ها:

۱- سخنرانی ایراد شده در هجدهمین اردوی سالانه فرهنگی - سیاسی انجمنهای اسلامی در دانشگاه تربیت معلم تهران، سال ۱۳۸۳.

۲- منها خلاقانم و فیها نمیدکم و منها نخرجکم تازه آخری طه ۵۵/

۳- دین در راستای آئین پاک حرکت کن، آن شیوه آفرینشی که خدا انسان را مطابق آن آفرید، دوم ۳۰/

۴- آل عمران ۱۹/

۵- آل عمران ۸۵/